

نسخ التواریخ زندگانی پیامبر

جلد چہارم

رحلت پیامبر، صفات، متعلقات

تالیف

محمد تقی لسان الملک سپہر

بہ اہتمام

جمشید کیان فر



مقارنہ سائبر

۳۲۴/۲

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.
ناسخ التواریخ: زندگانی پیامبر / تألیف محمدتقی لسان‌الملک سپهر؛ به اهتمام
جمشید کیان‌فر. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
۵ ج. (انتشارات اساطیر ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵)
ISBN 964-331-115-5 (ج. ۴) ISBN 964-331-788-0 (دوره)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۴. وقایع سال یازدهم هجری و اوصاف و فضیلت و متعلقات پیامبر.
۱. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشتنامه، الف.
کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰ - ، مصحح. ب. عنوان، ج. عنوان: زندگانی پیامبر.
۲۲ اس/۹/۲۲۲ BP ۲۹۷/۹۳
۱۳۸۰
۸۰-۲۵۱۶۴ م



آمارات اساطیر

ناسخ التواریخ: زندگانی پیامبر، جلد چهارم

تألیف: محمدتقی لسان‌الملک سپهر

به اهتمام: جمشید کیان‌فر

چاپ اول: ۱۳۸۱

چاپ دوم: ۱۳۸۵

حروف چینی: مسعود

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۱۵-۵ دوره: ۰-۷۸۸-۳۳۱-۹۶۴

حق چاپ محفوظ است

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

فهرست مطالب

- وقایع سال یازدهم هجری که سال رحلت پیغمبر خدای از این جهان است ۱۷۰۱
- استغفار برای اهل بقیع ۱۷۰۲
- خبر پیغمبر (ص) از آن کس که او را غسل دهد و نماز کند ۱۷۰۳
- استغفار پیغمبر (ص) برای اهل بقیع ۱۷۰۴
- دعای پیغمبر (ص) برای شهدای اُحُد ۱۷۰۵
- حدیث جیش اُسامه ۱۷۰۵
- تأکید پیغمبر در تجهیز جیش اُسامه ۱۷۰۷
- فتنه منافقین در مراجعت اُسامه ۱۷۰۸
- بیزاری پیغمبر از متقاعدین جیش اُسامه ۱۷۰۹
- اشتداد مرض رسول خدای ۱۷۰۹
- منع پیغمبر ابابکر را از نماز با مردم ۱۷۱۰
- غضب پیغمبر از مخالفت ابوبکر ۱۷۱۰
- عذر علمای عامه از تخلف ابوبکر ۱۷۱۱
- تحویل پیغمبر (ص) به خانه عایشه ۱۷۱۲
- شدت مرض پیغمبر (ص) ۱۷۱۴
- تعویذ پیغمبر برای مرضی ۱۷۱۵
- مساره پیغمبر با فاطمه (ع) ۱۷۱۶
- قصه طلب کردن پیغمبر (ص) دوات و قلم ۱۷۱۷
- چکاندن روغن در بینی پیغمبر (ص) ۱۷۲۰
- ریختن آب بر سر پیغمبر و به مسجد رفتن آن حضرت ۱۷۲۰
- وصیت پیغمبر (ص) و رفیق مهاجر و انصار ۱۷۲۱
- اخبار پیغمبر در منبر برای قصاص ۱۷۲۲
- روایت عامه در نماز ابوبکر ۱۷۲۳

- ۱۷۲۴.....روایت عامه در امامت ابوبکر
- ۱۷۲۵.....حدیث بخاری در امامت ابوبکر
- ۱۷۲۵.....خطبه پیغمبر و خبر پیغمبر در غصب خلافت
- ۱۷۲۸.....ترجمه خطبه
- ۱۷۲۹.....زاری زنان بنی هاشم در مرض پیغمبر (ص)
- ۱۷۳۰.....وصیت پیغمبر (ص) در حق علی (ع)
- ۱۷۳۱.....آخرین خطبه پیغمبر (ص) در منبر
- ۱۷۳۴.....حدیث موسی بن جعفر در نصّ خلافت علی (ع)
- ۱۷۳۵.....خبر غصب خلافت
- ۱۷۳۶.....ترجمه که مشعر بر خبر غصب خلافت است
- ۱۷۳۷.....خبر پیغمبر از مخالفت مردم با علی (ع)
- ۱۷۳۷.....حدیث ابراهیم حموینی
- ۱۷۳۸.....احتجاج علی (ع) در حقوق خود
- ۱۷۴۰.....اجازت خواستن ملک الموت
- ۱۷۴۳.....در آمدن ملک الموت بر پیغمبر (ص)
- ۱۷۴۴.....اندوه پیغمبر از عاصیان امت
- ۱۷۴۴.....اظهار رحمت خداوند بر امت پیغمبر (ص)
- ۱۷۴۵.....سکرات موت بر پیغمبر (ص)
- ۱۷۴۶.....وصیت پیغمبر (ص) در جای قبر
- ۱۷۴۸.....تعیین روز وفات پیغمبر (ص)
- ۱۷۴۹.....حنوط پیغمبر (ص)
- ۱۷۵۱.....غسل دادن پیغمبر (ص)
- ۱۷۵۳.....در صلوة بر پیغمبر (ص)
- ۱۷۵۷.....تعزیت خداوند جلّ جلاله بر اهل بیت
- ۱۷۵۸.....تعزیت جبرئیل
- ۱۷۵۸.....تعزیت علی (ع)
- ۱۷۶۴.....در اوصاف و فضیلت پیامبر (ص)

- ۱۷۶۴..... فضیلت زیارت قبر پیغمبر (ص)
- ۱۷۶۵..... مرثیه حسان بن ثابت
- ۱۷۶۶..... کور شدن عبدالله بن زید به دعای خود
- ۱۷۶۷..... هجرت بلال به شام
- ۱۷۶۸..... قصه اعرابی در زیارت قبر پیغمبر (ص)
- ۱۷۶۹..... قصه مُضَر
- ۱۷۷۱..... سوختن جهود بعضی از توریه را
- ۱۷۷۳..... ذکر شمایل رسول خدای
- ۱۷۷۵..... ذکر اخلاق رسول خدای
- ۱۷۷۷..... ذکر عبادت رسول خدای
- ۱۷۸۰..... حدیث وضوی رسول خدای از امام محمد باقر (ع)
- ۱۷۸۱..... طریق تیمم عامه
- ۱۷۸۲..... طریق تیمم شیعه
- ۱۷۸۳..... ذکر اختلافات سنی و شیعی در نماز رسول خدا (ص)
- ۱۷۹۰..... نماز جمعه
- ۱۷۹۲..... نماز استسقا
- ۱۷۹۲..... دعای استسقا
- ۱۷۹۴..... نماز کسوف
- ۱۷۹۵..... عیادت پیغمبر بیماران را
- ۱۷۹۵..... نماز میت
- ۱۷۹۶..... در تشییع جنازه
- ۱۷۹۶..... زکوة و صدقات
- ۱۷۹۷..... در روزه گرفتن و فطر دادن
- ۱۷۹۹..... در عدد حج گذاشتن پیغمبر (ص)
- ذکر عادات و آداب رسول خدای در اکل و شرب و لبس جامه و معاشرت
- ۱۷۹۹..... با عشیرت و بیگانه
- ۱۸۰۶..... آداب سفر رسول خدا (ص)

- ۱۸۰۸.....حُسن معاشرت با ازواج.....
- ۱۸۱۰.....در بیان فضایل رسول خدای (ص).....
- ۱۸۲۲.....ذکر تواضع رسول خدای صلی الله علیه و آله.....
- ۱۸۲۳.....ذکر سماحت و شجاعت و علم و حیای رسول خدای.....
- ۱۸۲۳.....ذکر مزاحهای رسول خدا (ص).....
- ۱۸۲۷.....در بیان مخصوصات رسول خدا (ص).....
- ۱۸۲۸.....در ذکر واجبات رسول خدای.....
- ۱۸۳۱.....در ذکر محرمات رسول خدای (ص).....
- ۱۸۳۲.....در ذکر مباحات رسول خدای (ص).....
- ۱۸۳۴.....ذکر خصایص پیغمبر (ص) موافق عقیده علمای امامیه اثنی عشریه.....
- ۱۸۳۵.....در ذکر مخطورات و محرمات رسول خدای (ص) به عقیده شیعه.....
- ۱۸۳۶.....در ذکر مباحات رسول خدا (ص) به عقیده شیعه.....
- ۱۸۳۸.....در ذکر اسامی و القاب و کنای رسول خدا (ص).....
- ۱۸۴۲.....ذکر اسامی رسول خدا که به اقتضاب از قرآن مجید مأخوذ شده.....
- ۱۸۴۶.....ذکر اسامی رسول خدای (ص) موافق احادیث آن حضرت.....
- ۱۸۴۸.....ذکر اسامی رسول خدای (ص) که علما در کتب سماویه یافته‌اند.....
-ذکر اسامی رسول خدای (ص) که علما از کتب آسمانی به عربی ترجمه کرده‌اند.....
- ۱۸۵۰.....
- ۱۸۵۱.....ذکر اسمائی که علما استنباط کرده‌اند.....
- ۱۸۵۳.....اسامی متفرقه پیغمبر (ص).....
-ذکر بعضی از اسامی رسول خدای که محققین عرفاء به طریق مجاز نقل کرده‌اند.....
- ۱۸۵۴.....
- ۱۸۵۵.....ذکر اسامی پیغمبر (ص) در سموات و ارضین.....
- ۱۸۵۷.....ذکر القاب رسول خدا (ص).....
- ۱۸۵۸.....ذکر کنای مبارک رسول خدای (ص).....
- ۱۸۶۰.....در ذکر فرزندان رسول خدای (ص).....
- ۱۸۶۰.....پسران.....

- ۱۸۶۴ دختران رسول خدای
 ۱۸۶۷ در ذکر زوجات مطهرات رسول خدای (ص)
 ۱۸۶۷ خدیجه بنت خُوَیْلِد
 ۱۸۶۸ سَوْدَه بنت زَمْعَه
 ۱۸۷۰ شرح حال عایشه
 ۱۸۷۵ ذکر حال حفصه
 ۱۸۷۶ ذکر حال زینب بنت خُزَیمه
 ۱۸۷۶ ذکر حال اُمِّ سَلَمَه
 ۱۸۷۹ شرح حال زینب بنت جَحْش
 ۱۸۸۵ شرح حال جویریّه
 ۱۸۸۵ شرح حال اُمِّ حَبِیْبَه
 ۱۸۸۷ شرح حال صفیّه
 ۱۸۹۰ شرح حال میمونه
 ۱۸۹۲ در ذکر زنانی که در حضرت رسول نامزد شدند و با ایشان زفاف واقع نشد
 ۱۸۹۲ فاطمه دختر ضحاک
 ۱۸۹۲ اسماء بنت صلت
 ۱۸۹۲ عمره بنت یزید
 ۱۸۹۳ ملیکه بنت کعب
 ۱۸۹۳ اسماء بنت نُعمان
 ۱۸۹۴ لیلی بنت خطیم
 ۱۸۹۴ اُمِّ هانی
 ۱۸۹۵ خوله بنت حکیم
 ۱۸۹۵ حمزه بنت حارث
 ۱۸۹۵ در ذکر کنیزکان رسول خدای که ضجیع آن حضرت شدند
 ۱۸۹۶ ذکر ربیبهای رسول خدای
 ۱۸۹۶ در ذکر زنانی که در خانه رسول خدای خدمت می‌کردند
 ۱۸۹۷ در ذکر کنیزکان حضرت پیغمبر (ص)

- ۱۸۹۸..... در ذکر مواضع رسول خدا (ص).....
- ۱۸۹۸..... ذکر برادران و خواهران رضاعی رسول خدا (ص).....
- ۱۸۹۹..... ذکر موالی رسول خدای (ص) و ایشان هفتاد و هشت تن بودند.....
- ۱۹۰۴..... ذکر خادمان رسول خدا (ص) و ایشان بیست و هشت و تن بودند.....
- ۱۹۰۵..... ذکر حارسان رسول خدای و ایشان یازده تن بودند.....
- ۱۹۰۶..... ذکر منادی و حاجب رسول خدا (ص).....
- ۱۹۰۶..... در ذکر مؤذنان رسول خدای و ایشان پنج تن بودند.....
- ۱۹۰۷..... ذکر کُتّاب رسول خدای و ایشان چهل تن بودند.....
- ۱۹۰۹..... در ذکر عمال و امرای رسول خدای چهارده تن عامل و یازده تن امرا بودند.....
- ۱۹۱۰..... امرای پیغمبر.....
- ۱۹۱۱..... در ذکر سفرای رسول خدای (ص).....
- ۱۹۱۲..... ذکر رفقای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.....
- ۱۹۱۳..... در ذکر شعرای رسول خدا صلی الله علیه و آله.....
- ۱۹۱۳..... شرح حال اعشی.....
- ۱۹۳۷..... مالک بن عوف.....
- ۱۹۳۸..... عامر بن سنان بن الاکوع.....
- ۱۹۳۸..... انجشه.....
- ۱۹۳۸..... براء بن مالک.....
- ۱۹۳۹..... أمیة بن ابی صلت.....
- ۱۹۴۷..... کعب بن مالک.....
- ۱۹۵۰..... حسان بن ثابت.....
- ۱۹۶۱..... عبدالله بن رواحه.....
- ۱۹۶۴..... کعب بن زُهَیْر سُلمی.....
- ۱۹۶۴..... بحیر بن زهیر بن ابی سُلمی.....
- ۱۹۶۴..... لبید عامری.....
- ۱۹۷۲..... ترجمه معلقه لبید بن ربیعہ.....
- ۱۹۸۴..... قیس بن بحر الأشجعی.....

- ۱۹۸۵..... کعب بن نمط
- ۱۹۸۵..... عبدالله بن حارث
- ۱۹۸۵..... عبدالله زُبَیْرِي
- ۱۹۸۷..... ابودَعْبِل الجُمَحِي
- ۱۹۸۷..... طفیل غنوی
- ۱۹۸۷..... ابوقیس بن صبره
- ۱۹۸۸..... ابوسفیان بن الحارث
- ۱۹۹۰..... نابغه جعدی
- ۱۹۹۶..... عباس بن مرداس
- ۲۰۰۲..... ذکر جماعتی که به رسول خدای شبیه بودند
- ذکر جماعتی که به فرمان رسول خدای مردم واجب‌القتل را به سزا
- می‌رسانیدند
- ۲۰۰۲..... ذکر جماعتی که به فرمان رسول خدا بر مسلمین مقدم شده نماز به
- جماعت گذاشتند
- ۲۰۰۳.....
- ۲۰۰۴..... ذکر اقربای رسول خدا
- ۲۰۰۵..... عمّات رسول خدای
- ۲۰۱۱..... در ذکر اثواب و اثارالبیت و متروکات رسول خدا (ص)
- ۲۰۱۴..... در ذکر شمشیرهای رسول خدا
- ۲۰۱۵..... در ذکر درعهای پیغمبر
- ۲۰۱۶..... در ذکر مغفر رسول خدای
- ۲۰۱۶..... در ذکر سپر و نیزه و کمان و بعضی اشیاء دیگر
- ۲۰۱۸..... در ذکر دواب و مراکب رسول خدا (ص)
- ۲۰۲۰..... در ذکر استران و درازگوشان رسول خدای
- ۲۰۲۲..... در ذکر شتران و میش و بز که پیغمبر را بود
- ۲۰۲۳..... در ذکر آبار مدینه
- ۲۰۲۴..... در ذکر انواع معجزات رسول خدا
- ۲۰۲۴..... معجزات ذاتیه پیغمبر (ص)

- ۲۰۲۸..... در ذکر معجزات صفاتی رسول خدا
- ۲۰۲۹..... ذکر معجزات رسول خدا که به تفاریق از آن حضرت صدور یافته
- ۲۰۲۹..... معجزات متفرقه
- ۲۰۹۴..... در ذکر احادیث قدسیه که در شب معراج بر رسول خدای مکشوف افتاد
- ۲۱۱۰..... وصایای رسول خدا از برای علی مرتضی
- ۲۱۴۰..... وصایا و مواعظ رسول خدا
- ۲۱۴۰..... وصایای رسول خدا (ص) از برای اباذر رضی الله عنه
- ۲۱۴۴..... نقل من کتاب التحصین
- ۲۱۴۹..... وصایای رسول خدا (ص) از برای سلمان فارسی رحمه الله
- ۲۱۴۹..... وصایای رسول خدا از برای عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
- ۲۱۵۰..... ذکر بعضی از کلمات رسول خدا در خطب
- ۲۱۵۸..... در نصیحت قیس بن عاصم فرماید
- ۲۱۵۹..... خبر رسول خدا با شمعون بن لاوی و حل معضلات مسائل برای او
- ۲۱۶۴..... تعریف رسول خدای جاهل را و علامت اسلام را برای شمعون بن لاوی
- تعریف رسول خدای علامت اسلام را و صفات مسلمین را برای شمعون
- ۲۱۶۵..... بن لاوی
- ۲۱۷۰..... نصایح رسول خدای (ص) از برای شمعون بن لاوی
- ۲۱۷۲..... کلمات رسول خدای برای شمعون بن لاوی
- ۲۱۷۳..... وصایای رسول خدا (ص) برای معاذ بن جبل رحمه الله
- ۲۱۷۵..... کلمات رسول خدا (ص) در مواعظ و نصایح
- ۲۱۷۷..... رسول خدا (ص) در صفت علم و عقل و جهل فرماید
- ۲۱۷۹..... از جمله مواعظ رسول خدا (ص)
- ۲۱۸۱..... نقل من تحف العقول عن آل الرسول
- ۲۲۱۰..... مکتوب رسول خدای به سوی معاذ بن جبل در تعزیت فرزند او
- ۲۲۱۱..... وصایای رسول خدا
- ۲۲۱۳..... من جوامع وصایای رسول الله (ص)
- ۲۲۱۸..... من کلمات قصاره (ص)

- از جمله کلمات قصار رسول خدا (ص) ۲۲۲۵
- نقل من اصول کافی ۲۲۲۸
- نثل من کتاب اثنی عشریة فی قصار هذه المعانی ۲۲۳۴
- خاتمه ۲۳۰۶

وقایع سال یازدهم هجری که سال رحلت پیغمبر خدای از این جهان است

در سفر حجّة الوداع آن ایام که رسول خدای حاضر منی بود سوره مبارکه إذا جاء نصر الله^۱ نازل گشت، پیغمبر با جبرئیل فرمود: همانا مرا آگهی دهند که سفر آن جهانی بایدم کرد، جبرئیل عرض کرد: وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى.

پس رسول خدای بسیج سفر آن جهانی را به زیادت مواظبت همی کرد و فراوان بر زبان مبارک می راند. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

وقتی گفتند: یا رسول الله چون است که این کلمات را فراوان قرائت می فرمائی؟ فرمود: همانا مرا به سوی آن جهان دعوت کرده اند، و سخت بگریست. عرض کردند: ای رسول خدای کریم بی گمان تو را در حضرت الله هیچ گناه نیست، پس انگیزش این گریه از بهر چیست؟ فرمود: فَأَيْنَ هَوَّلَ الْمُطَّلَعِ وَأَيْنَ ضِيقُ الْقَبْرِ وَظُلْمَةُ اللَّحْدِ وَأَيْنَ الْقِيَمَةُ وَالْأَهْوَالُ.

از این کلمات توان دانست که ممکن را با واجب و حادث را با قدیم هیچ مشابهتی و مشارکتی نیست، و دیگر آنکه مردمان بدانند که رسول خدای که بهشت و دوزخ و میزان و حساب به تمامت در قبضه قدرت اوست و بازگشت همه مردمان به حضرت اوست، به درگاه خداوند قاهر غالب چنین خاضع و خاشع است، و یاد از تنگی قبر و تاریکی لحد و هول قیامت می کند، دیگر مردم را کی رسد که یاد از مرگ نکنند و طریق غفلت سپرند و از عصیان و طغیان بازنگردند.

۱. سوره نصر، آیه یک.

استغفار برای اهل بقیع

بالجمله در محرم همین سال رسول خدای از برای اهل بقیع طلب مغفرت فرمود، مَوَيْهَبَهُ مَوْلَايَ پيغمبر می گوید: نیم شبی که ندانستم از شب چه شده و چه باز مانده، رسول خدا مرا طلب کرد و فرمود: مأمورم برای استغفار اهل بقیع پس با او بیرون شدم پس در بقیع مدتی دراز از برای مردگان طلب آمرزش کرد: ثُمَّ قَالَ: لِيَهْنِئُكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا الْأَخِيرَةُ شَرُّ مِنَ الْأُولَى، يَا مَوَيْهَبَةُ أُعْطِيتُ خَزَائِنَ الدُّنْيَا وَالْخُلُودَ فِيهَا ثُمَّ الْجَنَّةَ فَخَيْرَتْ بَيْنَ ذَلِكَ وَالْجَنَّةِ فَاخْتَرْتُ لِقَاءَ رَبِّي وَالْجَنَّةَ وَاشْتَكَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ.

بعد از آنکه از بهر مردگان بقیع استغفار فرمود با ایشان خطاب کرد که: گوارا باد بر شما روزگار شما، همانا فتنه ای چند پیش می آید مانند پاره های شب تاریک؛ و روزگاری نکوهیده در می رسد که هر روز زشت تر می گردد. آنگاه فرمود: ای ابو مَوَيْهَبَهُ مرا مختار کردند که جاودانه در دنیا بمانم و خزائن دنیا از آن من باشد وگرنه بهشت را اختیار کنم، من لقای حق و بهشت را اختیار کردم.

مع القصة یک ماه از آن پیش که رسول خدای وداع این جهان گوید بسیار کس از خاصان درگاه را از تحویل خویش آگاه ساخت، چنانکه عبدالله بن مسعود گوید: یک روز رسول خدای مرا و جماعتی از اصحاب را به خانه عایشه بخواند؛ و چون چشم مبارکش بر صحابه افتاد آب در چشم بگردانید و این گریستن از در شفقت بر امت بود آنگاه فرمود: مَرْحَبًا بِكُمْ وَ حَيَاكُمْ اللَّهُ بِالسَّلَامِ جَمَعَكُمْ اللَّهُ رَحِمَكُمْ اللَّهُ حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَبَّرَكُمْ اللَّهُ نَصَرَكُمْ اللَّهُ رَفَعَكُمْ اللَّهُ وَفَقَّكُمْ اللَّهُ قَبَلَكُمْ اللَّهُ هَدَيْكُمْ اللَّهُ أَوَاكُمْ اللَّهُ وَ قَيَّكُمْ اللَّهُ سَلَّمَكُمْ اللَّهُ رَزَقَكُمْ اللَّهُ.

آنگاه فرمود: وصیت می کنم شما را به پرهیزکاری و بیمناسی از خداوند و شما را به خدا می سپارم و خدای را بر شما خلیفه خود می گردانم، و بیم می دهم شما را از عقاب خداوند چه من از جانب خدا شما را ترساننده ام بر حذر باشید از آنکه در میان بلاد و عباد به علو و عتو و تکبر و تنمر کار کنید، همانا خداوند مرا و شما را انهی داده. و فرموده: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ

لأفساداً والعاقبة للمتقين.^۱ و هم خدای فرماید: أليس في جهنم مثوى للمتكبرين.^۲

خبر پیغمبر ﷺ از آن کس که او را غسل دهد و نماز کند

اینک هنگام جدائی قریب افتاده و زمان بازگشت به خدا و سدرةالمنتهی و جنّة-المأوی و رفیق الاعلی نزدیک شده، گفتند: یا رسول الله تو را که غسل دهد؟ فرمود: مردان اهل بیت من، آن کس که با من نزدیکتر باشد. گفتند: در کدام جامه تو را کفن کنند؟ فرمود: در این جامه که در بر دارم و اگر خواهند با جامه های مصری یا حله های یمنی و حله های سفید روا باشد. گفتند: بر تو که نماز کند؟ این بگفتند و همه گروه بگریستند؛ و پیغمبر نیز بگریست و فرمود: طریق مصابرت سپرید و از جزع بر کران باشید خدای بر شما رحمت کند و شما را از پیغمبر شما جزای نیک دهد، و گناهان شما را بیامرزد، مرا بشویند و با کفن درپیچند و در کنار قبر بگذارند، آنگاه بیرون شوند تا تنها بمانم، اول کس که بر من نماز گزارد دوست من جبرئیل خواهد بود، آنگاه میکائیل و همچنان اسرافیل پس ملک الموت با انبوه فریشتگان بر من نماز بگذارند.

و به روایتی فرمود: **أَوْلَ مَنْ يُصَلِّي عَلَيَّ رَبِّي** یعنی اول کس پروردگار من رحمت خویش بر من فرستد، آنگاه فرشتگان بدان ترتیب درآیند از پس ایشان، شما گروه گروه درآئید و بر من نماز گزارید، لکن شرط است که مرا به نوحه و نفیر رنجه مسازید، و باید نخستین: مردان اهل بیت من بر من نماز گزارند، آنگاه زنان ایشان و بعد از ایشان اصحاب درآیند. آنگاه فرمود: سلام مرا به یاران من که از من غایبند و آن گروه که طریقت من می سپارند و متابعت سنت من می دارند تا روز قیامت برسائید. گفتند: یا رسول الله که تو را در قبر جای دهد؟ فرمود: اهل بیت من با گروهی

۱. سوره قصص، آیه ۸۳: سرای آخرت فقط برای کسانی است که در زمین برتری طلب نیستند و نمی خواهند فساد کنند و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

۲. سوره زمر، آیه ۶۰: مگر جای متکبران جهنم نیست.

از ملائکه که ایشان شما را دیدار کنند و شما ایشان را نتوانید دید.

استغفار پیغمبر ﷺ برای اهل بقیع

و در آخر شهر صفر روز شنبه و اگر نه یکشنبه رسول خدای از بهر خفتگان گورستان بقیع غَرْقَد استغفار فرمود، پس دست علی علیه السلام را بگرفت و جماعتی از قفای او تا بقیع غَرْقَد برفتند، پس بر مردگان سلام داد و سخنی چند بگفت آنگاه به مردم بفرمود: جبرئیل هر سال یک نوبت قرآن را بر من عرض می داد، امسال دو کَرْت عرضه داده، مگر برای این بوده که اجل من نزدیک شده، پس گفت: یا علی مرا مخیر کردند میان خزاین دنیا و خلود در دنیا و میان بهشت، من لقای حق و بهشت را اختیار کردم، ای علی تو مرا غسل ده و عورت من بیوش که هر که را نظر بر عورت من افتد نابینا شود، و چون مرا شسته باشی آبی در مغاک ناف و حدقه چشم من جمع شود بیاشام تا میراث علوم پیغمبران اولین و آخرین تو را باشد.

عایشه گوید: یک شب رسول خدای جامه خواب را بگذاشت و سلب خویش را در بر کرده بیرون شد، بُریده را فرمان کردم تا از قفای پیغمبر صلی الله علیه و آله راه سپر شود و حال او باز داند. لاجرم بُریده از آن پیش که پیغمبر در آید باز آمد و گفت: آن حضرت لختی در گورستان بقیع ایستاده شد و اینک مراجعت می فرماید. آن شب سخن نکردم، روز دیگر گفتم: یا رسول الله شب دوش به کجا شدی؟ فرمود: حکم رسیده که از بهر خفتگان بقیع استغفار کنم.

و هم از عایشه حدیث کنند که: یک شب رسول خدای را در جامه خواب ندیدم از قفای او برفتم نگریستم که در بقیع درآمد و فرمود: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ الْغَرْقَدِ.**

از عایشه حدیث کرده اند که گفت: اول شبی که پیغمبر از جامه خواب بیرون شد گفتم: یا بَیُّ اَأْتَتْ و اُمِّی به کجا می شوی؟ فرمود: به استغفار اهل بقیع امر رسیده، و ابورافع یا ابوموئیه به گوید که: رسول خدای صلی الله علیه و آله چندان از بهر آن جماعت طلب

آمزش کرد که من آرزو بردم که از آن مردگان باشم. آنگاه فرمود: گوارا باد بر شما آن نعیم که جای دارید و دورید از آن فتنه‌ها که مردم بدان اندرند و خداوند شما را رهائی بخشیده، و اینک روی با مردم دارد فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک که آخر آن با اول پیوستگی دارد و آخر آن فتنه‌ها از اول صعب‌تر است، آنگاه فرمود: ای ابومؤیبه خزائن جهان را بر من عرض دادند و مرا مخیر ساختند که اگر خواهم در دنیا باشم و پس از آن به سوی بهشت شوم و اگر نه لقای پروردگار خود را ادراک کنم و آهنگ بهشت فرمایم. ابومؤیبه عرض کرد: بآبی أنت و اُمی خزائن جهان و بقای دنیا و از آن پس بهشت را اختیار فرمای. فرمود: همانا لقای پروردگار و بهشت را اختیار کردم.

دعای پیغمبر ﷺ برای شهدای اُحد

عطاء بن یسار گوید که: رسول خدای را امر رسیده که اهل مقبره بقیع را استغفار کن، پیغمبر برفت و استغفار کرد و مراجعت نموده بخفت. کَرَّت دیگر امر رسید که شهیدان اُحد را به دعای خیر یاد کن، پس به اُحد شتافت و تقدیم فرمان‌پذیری کرد. عقبه بن عامر جُهنی حدیث کند که پیغمبر بعد از هشت (۸) سال بر شهیدان اُحد نماز گذاشت یعنی تقدیم دعای خیر کرد و از پس آن بر منبر صعود کرده فرمود: اِنِّی بَیْنَ اَیْدِیْکُمْ فَرَطٌ و اَنَا عَلَیْکُمْ شَهِیدٌ و اِنَّ مَوْعِدَکُمُ الْحَوْضُ و اِنِّی لَأَنْظُرُ اِلَیْهِ و اَنَا فِی مَقَامِ هَذَا و اِنِّی لَسْتُ اَخْشِیْ عَلَیْکُمُ الدُّنْیَا اِلَّا اَنْ تَنَافَسُوْا فِیْهَا. خلاصه سخن آن است که می‌فرماید: من از پیش روی شما رهسپارم و بر شما نگرانم، همانا موعِد شما حوض است و من در آن می‌نگرم و از بهر شما و آرایش شما به دنیا بیمناک نیستم، مگر آنگاه که فریفته شوید و به دنیا رغبت نمائید.

حدیث جیش أسامه

علمای اثنی عشریه گویند: چون زمان رحلت رسول خدای ﷺ نزدیک افتاد

همی خواست تا آن مردم را که خلافت علی علیه السلام بر ایشان ناگوار بود از مدینه بیرون فرستد، پس دوشنبه بیست و ششم شهر صفر فرمان کرد که: ای گروه مسلمانان ساخته حرب روم شوید و ساختگی لشکر کنید؛ و روز دیگر أسامة بن زید بن حارثه را حاضر ساخت و فرمود:

تو را بدین لشکر که فرموده‌ام از طلقاء^۱ و مهاجرین و انصار که چهار هزار (۴۰۰۰) کس به شمار شوند امارت دادم، همی بایدت به نواحی ابلی^۲ رفت آنجا که پدر تو را کشته‌اند، پس بر مشرکین تاختن کن و اماکن ایشان را آتش درزن و از عجل و شتاب دقیقه‌ای فرونگذار، باید از آن پیش که از رسیدن لشکر آگاهی یابند بدیشان درآئی و دشمن را مجال اعداد کار و اگر نه فرار نگذاری، و همچنان از پیش روی جواسیس و عیون بیرون فرست تا از عدت و عدت ایشان تو را آگاهی رسانند و مردم دلاور و جنگجو برابر مقدمه لشکر بدار و دلیلان دانا بگمار؛ و چون ظفر جستی و کار به کران بردی بسیار درنگ مکن و مراجعت را شتابنده باش.

و روز چهارشنبه بیست و هشتم رسول خدای را صداعی عارض شد و تب بگرفت و روز پنجشنبه با اینکه مزاج مبارکش کوفتگی تمام داشت به دست خویش از بهر أسامه لوائی بیست و فرمود: *أَعَزُّ بِسْمِ اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَاتِلْ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ*. پس أسامه آن لوا بستد و بیرون شده بُریده الحَصِيب را سپرد تا علمدار سپاه باشد و مردم خود را برداشته در ارض جُرف لشکرگاه کرد، آنگاه پیغمبر فرمود: ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطّاب و عثمان بن عفان و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید و قتادة بن النعمان و سلمة بن أسلم بن جریش، و جماعتی دیگر از مهاجر و انصار ملازم خدمت أسامه باشند و سر از فرمان او برنتابند و در استوار داشتن این حکم فراوان تأکید رفت چندانکه فرمود: *جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا*. یعنی: اعداد لشکر کنید در ملازمت أسامه، لعنت خدای بر آن کس که تخلف کند و از مرافقت او بازایستد. و قیس بن سعد بن

۱. طلقاء: آزاد شده‌گان پیغمبر در روز فتح مکه، مفردش طالق است.

۲. ابلی بضم و سکون باء و تشدید یاء: نام کوهی است.

عباده و حباب بن المنذر را به لشکرگاه او فرستاد تا لشکر او را کوچ دهند و ایشان را به مماطله و مسامحه نگذارند.

چون این خبر سمر شد آن مردم که در خلافت علی مرتضی مخالفت داشتند تنگدل شدند و چون این سخن نتوانستند مکشوف داشت همی گفتند: رسول خدای اُسامه را که غلامی بیش نیست چگونه بر مهاجرین اولین امیر می فرماید؟

تأکید پیغمبر در تجهیز جیش اُسامه

چون این سخن گوشزد رسول خدای گشت به خشم رفت، و روز شنبه دهم ربیع الاول با حدّت تب و شدّت صداع عصابه بر سر بست، و از خانه به مسجد شده بر منبر صعود داد و گفت:

ای معشر مسلمین این چه سخن است که در امارت اُسامه کرده اید؟ اگر امروز تقدیم این طعن نموده اید بی گمان در سرّیه مؤته امارت پدر او زید را مورد طعن ساخته اید، سوگند با خدای که زید سزاوار امارت بود و اُسامه لایق امارت است، و زید از احبّ مردم بود با من و اُسامه از جمله دوست ترین مردم است با من، و هر دو تن مطیّه جمیع خیراتند، پس وصیّت مرا در حق او به نیکوئی بپذیرید که از جمله اختیار شما است، و از مرافقت او دست بازمدارید.

این بگفت و از منبر به زیر آمد و به حجره خویش شتافت.

پس از آن جماعتی که مأمور به ملازمت اُسامه بودند گروه ها گروه به حضرت رسول ﷺ آمده وداع بگفتند و برفتند و آن روز مرضی شدید بر وجود مبارکش استیلا یافت و با شدّت مرض بر زبان مبارک می راند: **جَهَّزُوا جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ**. و در این امر هر زمان مبالغت بر زیادت می کرد.

روز یکشنبه یازدهم اُسامه از لشکرگاه برای وداع به حضرت رسول ﷺ آمد و بر بالین پیغمبر بنشست و سر و دست مبارک را بوسه زد، این هنگام از شدّت مرض

زبان پیغمبر از ادای سخن کلیل^۱ بود اما دستهای مبارک را به سوی آسمان برمی داشت و بر اُسامه فرود می آورد. اُسامه معلوم می داشت که او را به دعای خیر یاد می فرماید؛ پس اُسامه بیرون شد و شب را در لشکرگاه خود به پای آورد و صبحگاه دوشنبه هم به حضرت رسول آمد و این وقت سورت تب کندی گرفته بود پس پیغمبر ﷺ او را وداع گفت و فرمود: **أُعْزُّ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ**. و اُسامه رخصت یافته به جُرف آمد و فرمان کرد تا مردم کوچ دهند و جماعتی مخالفت کردند.

فتنه منافقین در مراجعت اُسامه

معلوم باد که این قصه را تا بدینجا در میان مردم شیعی و علمای عامه بینونتی نیست اما مردم شیعی گویند: احکام پیغمبر ﷺ و شرایع او ابدی است، بعد از آنکه پیغمبر فرمود: هرکه از جیش اُسامه تَخَلَّف کند معلون باشد و در کوچ دادن لشکر چندین مبالغت فرمود چرا گروهی مخالفت کردند و این مخالفت جز در طلب خلافت نبود - چنانکه در حکومت ابوبکر نیز به شرح خواهد رفت - .
بالجمله ابوبکر و عمر و ابو عُبَیْدَه و گروهی از دوستان ایشان با اُسامه گفتند: به کجا می روی؟ اینک پیغمبر از جهان بیرون می شود، مبادا مدینه را خالی بگذاریم و خطبی بزرگ حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد. پس مردم را به لشکرگاه نخستین باز آوردند و کس به نزدیک عایشه فرستادند و از حال پیغمبر ﷺ پرسش نمودند. عایشه، صُهِیب را به نزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که بی گمان رسول خدا را از این مرض رهائی نیست در این صورت واجب می شود که ابوبکر و عمر و ابو عُبَیْدَه باز مدینه شوند، لکن نیم شب درآیند، لاجرم صُهِیب به لشکرگاه آمد و صورت حال را باز گفت. ابوبکر و عمر و ابو عُبَیْدَه، صُهِیب را به نزد اُسامه بردند و خبر باز دادند و گفتند: آیا روا نیست که در چنین وقت ما پیغمبر را دیدار کنیم و باز شویم. اُسامه گفت: روا باشد؛ لکن چنان بروید و باز آئید که کس آگاه نشود پس ایشان شبانه به مدینه درآمدند.

۱. کلیل: ناتوان در ادای سخن.

بیزاری پیغمبر از متقاعدین جیش اُسامه

و از آن طرف چون پیغمبر از ثقل مرض به خویشتن آمد فرمود: قَدْ طَرَقَ لَيْلَتَنَا هَذِهِ الْمَدِينَةَ شَرُّ عَظِيمٍ. فرمود: دوش در این شهر شَرِّی بزرگ درآمد. حاضران حضرت عرض کردند: چیست یا رسول الله؟ فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَانُوا فِي جَيْشِ أُسَامَةَ قَدْ رَجَعَ مِنْهُمْ نَفَرٌ يُخَالِفُونَ عَنِ أَمْرِي إِلَّا إِنِّي إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَ يَحْكُمُ نَفَّذُوا جَيْشِ أُسَامَةَ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى قَالَهَا مَرَّاتٍ كَثِيرَةً. از این کلمات مکشوف می دارد که: گروهی مخالفت امر من کردند و از جیش اُسامه واپس آمدند، هان ای مردمان آگاه باشید که من از این جماعت بیزارم، و در حضرت حق از این قوم براءت می جویم. آنگاه فرمود: وای بر شما تخلف جستید از جیش اُسامه و این سخن همی مکرر ساخت.

[اشتداد مرض رسول خدای]

بالجمله در شدت مرض پیغمبر ﷺ هرگاه هنگام نماز می رسید بلال اذان اقامه می کرد اگر رسول خدای را توانائی بود خود حاضر می گشت و اگر نه علی رضی الله عنه با مردم نماز می گذاشت، صبح آن شب که ابوبکر و اعوان او به مدینه آمدند، چون بلال اذان بگفت و بر دَرِ سرای آمد که با پیغمبر و اگر نه با علی به مسجد رود، عایشه را وقت مقتضی آمد صُهِيب را به نزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که مرض پیغمبر شدت دارد و علی پرستاری می کند، تو هنگام را از دست مگذار و با مردم نماز کن که این حاجتی است بعدالیوم برای تو. پس ابوبکر به مسجد آمد و گفت: پیغمبر مرا امر فرمود تا با مردم نماز بگذارم. مردی گفت: تو در جیش اُسامه بودی از کجا این حکم به تو رسید؟ بلال که از دَرِ سرای پیغمبر باز شده بود گفت: بباشید تا من این خبر بیاورم و به دَرِ سرای رسول خدای ﷺ آمد و سندان به سختی بکوفت، بانگ سندان به گوش پیغمبر رسید، فرمود چه حادث شده؟ فضل بن عباس بیرون شد و حال بدانست باز شده به عرض رسانید.

منع پیغمبر ابابکر را از نماز با مردم

رسول خدای فرمود: أَقِيمُونِي أَقِيمُونِي أَخْرِجُونِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَدْ نَزَلَتْ بِالْإِسْلَامِ نَازِلَةً وَفِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ مِنَ الْفِتَنِ. گفت: مرا برانگیزید و به مسجد برید سوگند با خداوند که جان من به دست اوست که فتنه‌ای بزرگ و غایله‌ای شگرف در اسلام نازل گشت پس عصابه بر سر بست و علی و فضل^۱ از یمین و شمال درآمدند و پاهای مبارک آن حضرت بر زمین می‌کشید، چون به مسجد آمد مردم از جای جنبش کردند پس رسول خدای نگران شد و ابوبکر را در محراب دید، عمر و ابو عبیده و سالم و صهیب پیرامون او داشتند.

غضب پیغمبر از مخالفت ابوبکر

این هنگام رسول خدای پیش شد و ابوبکر را از محراب به یک سوی کشید و خویشتن نشسته نماز بگذاشت، بعد از نماز نگران شد و ابوبکر را نیافت، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَنْقَذْتَهُمْ وَجَعَلْتَهُمْ تَحْتَ يَدَيَّ أَسَامَةَ وَ أَمْرُتَهُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتَهُمْ إِلَيْهِ فَخَالَفُوا ذَلِكَ وَ رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرْكَسَهُمْ فِيهَا أَعْرُجُوا بِي إِلَى الْمَنْبَرِ. فرمود: ای مردم عجب نمی‌کنید از پسر ابی قحافه و اصحاب او که ایشان را در تحت فرمان أسامه بازداشتیم تا در ملازمت او آن سفر که فرموده‌ام به پای برند، پس مخالفت من کردند و برای فتنه باز مدینه شدند، آگاه باشید که خداوند ایشان را بازگردانید در فتنه و بغی که از پیش بازداشتند. آنگاه فرمود: مرا بر منبر صعود دهید.

این بگفت و برخاست و بر پایه فرودین منبر نشست و خدای را سپاس و ستایش گذاشت آنگاه فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ أَمْرِ رَبِّي بِالنَّاسِ إِلَيْهِ صَائِرُونَ وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَيْلُهَا كَنَهَارُهَا فَلَا تَخْتَلِفُوا مِنْ بَعْدِي كَمَا اخْتَلَفَ مَنْ

۱. فضل از فرزندان عباس بن ابی طالب بود.

كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَأَجِلُّ لَكُمْ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ الْقُرْآنُ وَ لَأُحَرِّمُ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ الْقُرْآنُ وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي هُمَا الْخَلِيفَتَانِ فِيكُمْ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ بِمَا خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا وَلَيَذَاقُونَ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ عَنِ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الْإِبِلِ، فَتَقُولُ رِجَالٌ أَنَا فُلَانٌ أَنَا فُلَانٌ فَأَقُولُ أَمَّا الْأَسْمَاءُ فَقَدْ عَرَفْتُ وَلَكِنَّكُمْ إِزْتَدَدْتُمْ مِنْ بَعْدِي فَسُحِقًا لَكُمْ.

از این کلمات انهی می دارد می فرماید: ای مردمان شما را به راهی روشن رها کردم که تا به حضرت حق هیچ ظلمت و تاریکی حایل و حاجز نشود، پس بعد از من طریق انحراف نجوئید و درِ منهج^۱ خلاف نپوئید، همانا هیچ حلال و حرامی را جز به حکم قرآن بر شما درنیاوردم و در میان شما قرآن را و اهل بیت خود را به ودیعت گذاشتم و از بهر شما خلیفه ساختم، و هرگز قرآن از اهل من و اهل من از قرآن جدا نشوند تا گاهی که در حوض بر من درآیند، اگر به قرآن و اهل بیت من اعتصام^۲ جوئید هرگز گمراه نشوید و در دین لغزش نکنید، همانا در کنار حوض از شما پرسش خواهم کرد از مخالفت و مباراتی که با اهل من و قرآن خدای خوی و روش ساختید و آن روزی است که بسیار کس از حوض من دور افتد و بسیار کس از درِ چاره نام خویش بر زبان راند تا خود را شناخته دارد و من در پاسخ گویم شما را نیک می شناسم لکن به کیفر آنکه بعد از من مرتد شدید دستخوش عذاب خدای گردیدید.

عذر علمای عامه

از تخلف ابوبکر

بالجمله چون رسول خدای ﷺ این کلمات به پای برد از منبر به زیر آمد و به سرای خویش شتافت، لکن علمای اهل سنت و جماعت سبب مخالفت ابوبکر و دیگران از جیش اُسامه بدین گونه معذرت جسته اند.

۲. اعتصام: چنگ زدن و گرفتن و پناه بردن.

۱. منهج: راه.

گویند: آن هنگام که اُسامه خواست بر مرکب خود برآید و راه برگردد مادر او اُمّ ایمن او را پیام داد که رسول خدای اینک از جهان بیرون خواهد شد، اُسامه مراجعت کرد تا حال بداند، مردم نیز با او به مدینه آمدند و بُرئیده الحَصیبِ لَوا را بازگردانیده بر در حجره پیغمبر برافراشت، و چون پیغمبر از این جهان بیرون شد و ابوبکر خلیفتی گرفت بسیار کس را که رسول خدای مأمور به ملازمت اسامه فرموده بود با خود بداشت آنگاه بُرئیده را گفت تا لَوا را به نزد اسامه برده بدانسان که پیغمبر حکم داد این سفر را به پای برد.

هم در این وقت خبر رسید که گروهی از قبایل عرب طریق ارتداد گرفتند، عمر بن الخطاب با ابوبکر گفت: صواب آن است که اُسامه را با لشکر در مدینه بازدارد تا کار مردم مرتد را یکسره کنیم چه بیم آن است که چون این لشکر از مدینه بیرون شود دشمنان بر مدینه تاختن کنند. ابوبکر گفت: اگر در مدینه طعمه صباغ شویم اُسامه را از رفتن بازندارم و خلاف فرمان رسول خدای نکنم.

هم در اینجا علمای شیعی گویند: اگر فرمان رسول خدای را باید پذیرفت ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر نیز مأمور خدمت او بودند چگونه سر برتافتند و مورد لعن پیغمبر شدند؟

بالجمله چون ماه ربیع الاخر در آمد اُسامه با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس به جانب اُبُلَیّ سفر کرد و بر اهل آن اراضی غلبه جست و بسیار کس از سکنه بکشت و در امکانه آتش زد و قاتل پدر را نیز مقتول ساخت و غنیمت فراوان به دست کرد و مراجعت نمود.

تحویل

پیغمبر ﷺ به خانه عایشه

بالجمله عایشه حدیث کند که: نخستین رسول خدای را در خانه میمونه ناتندرستی افتاد و چون روز نوبت من برسید از آنجا به سرای من تحویل داد از قضا مرا نیز صداعی بود ناگاه گفتم وا رأساه. فرمود: چه زیان باشد تو را که پیش از من وداع جهان گوئی تا من تو را تکفین و تجهیز کنم و بر تو نماز بگذارم؟ عایشه گفت: یا

رسول الله گمان من این است که می خواهی هم در آن روز که از دفن من فراغت جستی با زنی دیگر در خانه من بساط عرس گسترده فرمائی. رسول خدای تبسمی کرد و فرمود: بَلْ وَأَنَا وَأَرَأْسَاهُ كُنَايَتِ مِنْ أَنْكَه دَرْدُ سِرِّ تَوْبِهِ بُوْدِي يَذِيرُ لَكِنْ صُدَاعُ مِنْ دَسْتِ مِنْ بَا زَنْگِيرِد.

بالجمله از آنجا به خانه میمونه مراجعت فرمود و عارضه مرض فزونی گرفت و زنان پیغمبر در آنجا انجمن شدند و آن حضرت می فرمود: أَيْنَ أَنَا غَدًا يَعْنِي: مَنْ فَرْدَا كَجَا خَوَاهِم بُوْد؛ و این سخن را تکرار همی داد و همی خواست در مدت مرض در خانه عایشه باشد. ازواج مطهرات این معنی را فهم کرده بدان رضا دادند.

و هم به روایتی پیغمبر ﷺ فرمود: در ایام مرض رعایت نوبت کردن و هر شبی در خانه ای به صبح آوردن صعب باشد اگر خواهید در خانه عایشه باشم و همگان در آنجا مرا پرستاری کنید.

و نیز گفته اند که: فاطمه علیها السلام با زنان فرمود: که بر پیغمبر مشکل است تا هر شب در خانه ای روز کند، ایشان به خانه عایشه رضا دادند، و رسول خدای از خانه میمونه بیرون شد یک دست بر دوش علی عليه السلام و دست دیگر بر دوش عباس یا فضل بن عباس داشت^۱ و پای مبارک را بر زمین می کشید و بدین گونه تا خانه عایشه آمد.

و بعضی گفته اند که: رسول خدای را در ردائی محفوف داشته هر شب به خانه یک تن از زنان می بردند و رعایت مساوات می فرمود.

گویند: ابوبکر به حضرت رسول آمده عرض کرد: که اگر فرمان رود در مدت

۱. طبری گوید: عایشه گفت: پیامبر همچنان سر درد داشت و به نوبت پیش زنان خود بود تا در خانه میمونه درد سخت شد و زنان خویش را پیش خواند و از آنها موافقت خواست که در خانه من پرستاری شود، آنها نیز موافقت کردند و پیغمبر در میان دو تن از کسان خود که یکیشان فضل بن عباس بود و یک مرد دیگر برون آمد و پاهای خود را به زمین می کشید و سر خویش را بسته بود و در خانه من جای گرفت. عبیدالله گوید: این حدیث را با ابن عباس گفتم، گفت: می دانی آن مرد دیگر کی بود؟ گفتم: نه، گفت: علی بن ابی طالب بود ولی عایشه نمی توانست درباره علی خیری به زبان آورد (تاریخ طبری، ج ۴ / ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶). در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز مضمونی به همین روایت آمده است (شرح ابن ابی الحدید، ج ۳ / ۱۸۹).

بیماری من پرستاری کنم. فرمود: ای ابوبکر اگر در این مرض پرستاری خود را بر غیر اهل بیت تفویض کنم، مصیبت ایشان افزون شود. پس در خانه عایشه بستر بگسترده و دیگر زنان در آنجا انجمن شده تقدیم خدمت همی کردند.

شدت مرض پیغمبر ﷺ

عایشه گوید: رسول خدای در فراش خویش از شدت مرض منقلب بود، عایشه عرض کرد: یا رسول الله اگر این اضطراب در ما افتد بر ما غضب می فرمائی. فرمود: ای عایشه مرض من صعب است و خداوند ابتلای مؤمنان را صعب فرستد و هیچ خاری در پای مؤمنی نرود جز اینکه منزلت او را رفیع گرداند، و خطیه او را بریزاند. یک روز عبدالله بن مسعود بر رسول خدای درآمد و بدن مبارک آن حضرت را مس کرد چنان گرم یافت که دست را تحمل مس نبود، عرض کرد: یا رسول الله تبی گرم داری. فرمود: تب من چندان است که دو تن از شما را تب گیرد. گفت: پس تو را دو اجر باشد. فرمود: چنین است، آنگاه گفت: بدان خدای که نفس من به دست قدرت اوست که هیچ کس نیست که زحمتی از مرض بدو رسد، جز آنکه خداوند گناهان او را بریزاند، بدانسان که درخت برگ خود را همی ریزد.

و هم از ابوسعید خدری آورده اند که: بر پیغمبر درآمد و آن حضرت قطیفه ای در برداشت و از زیر قطیفه حرارت تب زحمت دست مس کننده می کرد و هیچ دست را تحمل نبود که بی میانجی مس بدن مبارک کند. ابوسعید از در شگفتی گفت: سبحان الله!! پیغمبر فرمود: بلای هیچ کس صعب تر از انبیا نیست، چنانکه بلای ایشان دو چندان است، اجر ایشان دو چندان است. و بعضی از ایشان را خداوند رنج درویشی دهد چنانکه سلب ایشان در روز و شب افزون از یک عبا نباشد و شادمانی انبیا به بلا افزون است از شادمانی شما به عطا.

مادر بشر بن البراء بن معرور بر پیغمبر درآمد و او را در تبی سخت یافت عرض کرد: یا رسول الله در هیچ کس چنین تب ندیده ام! فرمود: چنین است چه اجر ما دو چندان است. آنگاه فرمود: مردم در مرض من چه گویند؟ عرض کرد می گویند: مرض رسول خدا ذات الجنب است. فرمود سزاوار لطف خدا آن است که این مرض

را بر پیغمبر خود مسلط نکند این زحمت از همزات^۱ شیطان است و شیطان را بر من دست نیست، لکن این مرض اثر آن گوشت زهرآلود است که با پسر تو در خیبر بخوردیم، هر چندگاه زحمت آن بر من تازه شود و این هنگام وقت شدن از این جهان است، و این از بهر آن بود که پیغمبر نیز از شهادت بی بهره نباشد.

تعویذ پیغمبر برای مرضی

از عایشه خبر کرده‌اند که: پیغمبر مرضی را به این کلمات تعویذ می فرمود: **أَذْهِبِ الْبَأْسَ رَبَّ النَّاسِ إِشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ إِشْفِ شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سُقْمًا.**

و به روایتی چون مریض شدی هم نفس خود را بدین کلمات تعویذ بستی، و دست مبارک بر بدن خود بمالیدی، اما چون مرض موت پیش آمد و گرانی در زبان مبارک و اندام افتاد، عایشه این دعا بخواند، و دست پیغمبر را بگیرد که بر بدن مبارکش بمالد، آن حضرت دست خود را بکشید و فرمود: **رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ أَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى.** و به روایتی فرمود: **اللَّهُمَّ بِأَعْلَى جَنَّةِ الْخُلْدِ.** و هم گفته‌اند که فرمود: این تعویذ از این پیش از بهر من سود داشت و امروز هیچ سود نمی دهد.

باز عایشه گوید: از رسول خدای شنیده بودم که هیچ پیغمبر از دنیا بیرون نشود جز اینکه او را مخیر کنند در میان دنیا و آخرت، در مرض موت نگریستم که پیغمبر **ﷺ** را سرفه گرفت و گفت: **مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.** آنگاه فرمود: **مَعَ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى الْأَسْعَدِ مَعَ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ ﷺ.**

عایشه گوید: دانستم که او را مختار ساخته‌اند و پیغمبر آن جهان را اختیار کرد. و پیغمبر در هر مرض طلب شفا می کرد از خداوند جز در مرض موت که طلب شفا نفرمودی و گفתי: ای نفس چه بوده است تو را که بهر ملجأ و ملاذی پناه جوئی؟ حدیث کنند که جبرئیل فرود شد و گفت: خداوند تو را سلام می رساند که اگر

۱. همزات: جمع همز، و به معنی: وسوسه باشد.

خواهی تو را شفا دهم، و اگر خواهی بمیرانم. فرمود: ای جبرئیل من امر خود را به خدای بازگذاشتم تا با من آن کند که خود خواهد.
 مع القصة بیشتر از مورّخین مدت بیماری رسول خدای را سیزده (۱۳) روز گفته‌اند و جماعتی گفته‌اند چهارده (۱۴) روز و گروهی دوازده (۱۲) روز و برخی ده (۱۰) روز دانسته‌اند.

مساره پیغمبر با فاطمه علیها السلام

از عایشه حدیث کنند که: هیچ‌کس در حسن منظر و استقامت سیر و صفت وقار و سکینه و آئین قیام و قعود از فاطمه زهرا شبیه‌تر با رسول خدای نبود، و هرگاه بر پیغمبر درآمدی آن حضرت از جای بخاستی و او را پذیره شدی و ببوسیدی و ببوئیدی و بر جای خود جای دادی؛ و همچنان هرگاه پیغمبر بر فاطمه درآمدی با پدر کار بدین‌گونه کردی. یک روز در مرض موت، رسول خدای، فاطمه را بخواند و چون درآمد فرمود: مَرَّحَبَا یا بنتی و او را بر طرف یمین یا یسار جای داد، و لختی با او به مساره سخن کرد فاطمه بگریست. دیگر باره سر به گوش او فرو داشت و سخنی فرمود این کَرَّت شاد و خندان گشت.

عایشه گفت: من هیچ فرحی را نزدیکتر به حزن چون امروز در فرحت فاطمه ندیدم. پرسش کردم که رسول خدای با تو چه سخن کرد؟ فاطمه فرمود: من سرّ پیغمبر را مکشوف ندارم. بعد از رسول خدای دیگر باره از فاطمه پرسش کردم گفت: در کَرَّت نخستین فرمود که: جبرئیل هر سال یک نوبت با من درس قرآن خواند و امسال دو کَرَّت قرائت قرآن کرد، گمان دارم که اجل من قریب افتاده، از آن بگریستم؛ و در ثانی فرمود: اول کس از اهل من که با من پیوسته شود تو باشی، از آن شاد شدم. ابوسعید خدری گوید که: پیغمبر در ایام مرض از حجره عایشه بیرون شد و بر منبر رفت و خطبه بخواند و مردم را نصیحت کرد در رعایت ثقلین و مجاهده غدیر خم و نیز فرمود: که خداوند مخیر کرده است بندگان را میان دنیا و آخرت و آنچه نزد او بود یعنی از ثواب و نعیم، و لقایش را اختیار کرد آن بنده از آنچه نزد خدا بود. ابوبکر بگریست، مردم از گریه او در عجب شدند، همانا ابوبکر فهم کرد که آن بنده

مخیر پیغمبر است. رسول خدای فرمود: **إِنَّ مِنْ أَمِنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَ مَالِهِ**
أَبَا بَكْرٍ بَنِ أَبِي قُحَّافَةَ وَ لَوَاتَّخَذْتُ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا.

قصه طلب کردن پیغمبر ﷺ دوات و قلم

در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر و از ابن عباس حدیث کند: که یک روز گفت: **يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمَ الْخَمِيسِ**^۱ یعنی: روز پنجشنبه و چه روزی بود آن روز؟ **ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضِبَ دَمْعُهُ الْخَصْبَاءَ** و به روایتی **بَلْ دَمْعُهُ الْخَصْبَاءَ**. یعنی: آنگاه چنان بگریست که سنگ ریزه‌ها را تر کرد. گفتند: یا بن عباس کدام خطب در روز پنجشنبه افتاد؟ فرمود: آن روز مرض پیغمبر به شدت شد و خواست در کار خلافت نامه‌ای بنگارد که از پس او خلافتی در اصحاب نیفتد. فرمود: **هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا**. و به روایتی فرمود: **إِثْنُونِي بِدَوَاتٍ وَ بِيَاضٍ** و به روایتی **إِثْنُونِي بِدَوَاتٍ وَ قِرْطَاسٍ لِنَكْتُبَ وَ لِنُزِيلَ عَنْكُمْ مُشْكِلَ الْأَمْرِ بَعْدِي وَ أَذْكَرَ لَكُمْ مِنَ الْمُسْتَحِقِّ لَهَا بَعْدِي**. و نیز گفته‌اند فرمود: **إِثْنُونِي بِكَيْفِ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي**.
 مع القصة عمر بن الخطاب و جماعتی حاضر بودند، عمر گفت: **دَعُوا الرَّجُلَ إِنَّهُ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ**. یا اینکه گفت: **دَعُوا الرَّجُلَ إِنَّهُ لَيَهْذُو**^۲. یعنی: واگذارید این

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به طبقات ابن سعد که روایات مختلفی از اشخاص مختلف در این باره آورده (متن عربی، چاپ دار صادر ج ۲ / ۲۴۲ - ۲۴۵، ترجمه فارسی از دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۲ / ۲۹۱ - ۲۹۴).

۲. در این جا برای پرهیز از هر نوع خطا عین نوشته دانشمند فاضل ارجمند جناب آقای بهبودی را از چاپ ایشان که در پانوشت آمده نقل می‌شود: هجر به ضم و هذیان هر دو به معنی پریشان گوئی، چه خواه ناشی از کمی خرد باشد یا نتیجه بیماری. از قاموس نقل شده که می‌گوید: هذی تکلم بغیر معقول لمرض او غیره.

زمخشری در اساس اللغة و فیروزآبادی در قاموس و فیومی در صحاح و ابن اثیر در نهاییه، هجر را به معنی هذیان و فحش و سخن زشت و در همگویی (اختلاط) دانسته‌اند. بنابراین گفته بعضی از نویسندگان معاصر در این مقام کاملاً نادرست است، او می‌گوید «هجر به معنی: سرسام است نه معنی هذیان زیرا هذیان از کمی خرد برمی‌خیزد ولی سرسام از بیماری ناشی می‌شود و عمر کلمه «لیهجر» را گفته نه کلمه «لیهذو» را و البته گفتار او نه ←

مرد را که هذیان می گوید و نمی داند که چه سخن می کند بس است ما را کتاب خدا. و نیز چنین روایت کرده اند که وقتی پیغمبر دوات و قلم طلب فرمود. قَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا لِي كِتَابَ لَكُمْ النَّبِيُّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْمُوا لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ؟^۱

و به روایتی ابن عباس گفت: فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ فَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ، أَهَجَرَ؟ أَسْتَفْهَمُوهُ! فَذَهَبُوا يُرِدُّونَ عَلَيْهِ فَقَالَ: دَعُونِي فَأَلْذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ وَ أَوْصَاهُمْ بِثَلَاثٍ قَالَ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَ أَجْبِرُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أَجْبِرُهُمْ.^۲

→ موجب تنقیص مقام نبوت است و نه دلیل ضعف ایمانش.

خواننده محترم چنانکه ملاحظه می فرمائید نویسنده معاصر از چند جهت اشتباه یا عمداً سهو کرده است.

۱- آنکه بین لغت هجر و هذیان فرق گذاشته و حال آنکه تصریح لغویین بر خلاف گفتار او است.

۲- آنکه می گوید عمر کلمه «لیهدو» را نگفته و حال آنکه بعضی از محدثین عامه این گفتار را به او نسبت می دهند.

۳- آنکه مرض سرسام را نسبت به مقام شامخ نبوت روا شمرده در صورتی که سرسام جز اختلال حواس چیز دیگری نیست و این معنی از چند جهت منافی مقام رسالت است. در اینجا گفتنی ها بسیار است ولی ما را بیش از این مجال گفتار نیست (ب).

۱. عمر گفت: درد و بیماری بر پیامبر (ص) غلبه کرده است، قرآن پیش شماست و همین که کتاب خداست ما را بس است. کسانی که در خانه بودند، در این مورد اختلاف کردند و برخی گفتند: بیاورید تا بنویسد، و برخی می گفتند: حرف همان حرف عمر است، و چون درشت گویی و اختلاف در نزد رسول خدا بالا گرفت، پیامبر فرمود: هیچ قومی را در محضر پیامبر ستیزه کردن جایز نیست.

۲. حاضران با یکدیگر ستیزه کردند و حال آنکه در محضر هیچ پیامبری ستیزه کردن جایز نیست. برخی گفتند: محمد (ص) را چه می شود آیا هذیان می گوید؟ پرسید تا چه می گوید. و چون سخن را تکرار کردند، فرمود: رهایم کنید، آنچه در آنم بهتر از آن چیزی است که شما مرا به آن فرا می خوانید و در سه مورد وصیت فرمود: نخست آنکه مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید، و دوم آنکه گروهها و نمایندگانی را که می آیند به همانگونه جایزه و پاداش دهید که من جایزه می دادم (او در مورد سوم سکوت فرمود و من (ابن عباس) فراموش ←

سلیمان احوال که این روایت کرد وصیت سیم پیغمبر را فراموش کرد یا پوشیده داشت. بالجمله معنی چنان باشد که عمر بن خطاب گفت: واگذارید این مرد را که از غلبه مرض نمی داند چه می گوید؟ بس است ما را کتاب خدا. پس میان آن مردم که حاضر بودند اختلاف کلمه پدید شد، و به منازعه آوازه‌ها بلند کردند، با آنکه منازعه در حضرت پیغمبر روا نباشد، جمعی گفتند: حاضر کنید دوات و قلم تا وصیت پیغمبر نگاشته آید، و از پس او مردم به ضلالت نیفتند. گروهی که متابعت عمر می جستند سخنان او را اعادت می کردند، چون این مشاجره و مناظره به دراز کشید رسول خدای به خشم رفت و فرمود: برخیزید از نزد من، روا نیست در این حالت طریق منازعت سپردن نزدیک من، پس در ایستادند و سخن پیغمبر را رد همی کردند و گفتند: چه حالت است و چیست او را فهم کنید که هرزه و هذیان می گوید. لاجرم پیغمبر فرمود: واگذارید مرا همانا آن چیزی که من بدان اندرم بهتر از آن است که شما بر آنم دعوت می کنید.

مع القصة اهل سنت و جماعت بدین سخن همداستانند و مردم شیعی گویند: چون پیغمبر ساعتی از این قصه پیشتر چنانکه مرقوم افتاد به مسجد رفت و در پایه منبر و عطف فرمود و معاهده غدیر خم را تشدید فرمود، عمر دانست که هم اکنون امر خلافت را بر علی علیه السلام تحریر و تقریر خواهد داد، از این رو این جسارت کرد و رسول خدای را که حیات و ممات یکی است نسبت به هذیان داد و عقل کل را با جهل و پریشانی منسوب داشت نعوذ بالله من هذا.

حدیث کنند که قلم و قرطاس حاضر کردند، عمر کاغذ را بدرید و به دور افکند. عبدالله بن عباس گوید: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ فِيمَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ لِإِخْتِلَافِهِمْ وَ لِعَطْفِهِمْ. یعنی: مصیبت بزرگ آن بود که نگذاشتند پیغمبر وصیت خویش را به کار کند و همین بود فساد اولین و آخرین الی یوم الدین، و سند این حدیث در جای خود مرقوم خواهد شد.

اما پس از این قضیه فرمود: مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید و وفود عرب را نیکو بدارید چنانکه من داشتم، وصیت سیم را که سلیمان گذاشت، طبری گوید: امر به متابعت کتاب الله و عترت بود. إِنَّ تَتَمَسَّكُوا بِهَالِنِ تَضِلُّوا بَعْدِي تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ

نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

چکاندن روغن در بینی پیغمبر ﷺ

گویند: بعد از این سخن پیغمبر از هوش برفت و ازواج مطهرات روغن بیاوردند و اسماء به دست خویش در بینی پیغمبر چکانید، آن حضرت را بد آمد، فرمود: این کار را که کرد؟ زنان بیم کردند و گفتند: عمت عباس. فرمود: یا عم چرا چنین کردی، عرض کرد: زنان کردند و گمان داشتند که از خشکی دماغ هوش مبارک زایل شده. فرمود: معاذاً بالله که به هنگام رحلت هوش از من برود. پس فرمود تا همه زنان را از آن روغن در بینی چکانند تا دیگر جسارت نکنند و عباس را زحمت نرسانیدند.

ریختن آب بر سر پیغمبر و به مسجد رفتن آن حضرت

خبر کرده اند که چون مرض پیغمبر به شدت شد فرمود که: از هفت مشگ سرنا گشوده که از هفت چاه سرشار کرده باشند بر بدن مبارک بریزند تا خفتی در مرض پدید شود، پس چنین کردند، و در میخضبی^۱ روئین و اگر نه مسین که از حفصه بود مشگها بر آن حضرت بریختند و سورت مرض شکسته شد، پس به مسجد رفت و نماز به جماعت بگذاشت و خطبه قرائت فرمود و از بهر شهدی أخذ استغفار کرد، آنگاه فرمود: انصار عیبه من و محل سر من، و خاص منند به ایشان هجرت کردم و مرا جای دادند نیکان ایشان را گرامی دارید و از بدان درگذرید، مگر در حدی از حدود الله. یا اینکه فرمود: ای گروه مردمان شما زیاده می شوید و انصار اندک خواهند شد، سوگند با خدای که نفس من به دست قدرت اوست من ایشان را دوست می دارم آنچه بر ایشان بود به پای بردند و در حق من مواساة و جوانمردی

۱. مخضب: تغار.

کردند، اکنون آنچه ایشان را بر شماست باقی مانده با نیکان ایشان نیکوئی کنید و از بدان ایشان درگذرید.

و نیز روایت کرده‌اند که در اشتداد مرض پیغمبر، انصار دیوانه‌وار گرد مسجد می‌گشتند، عباس بن عبدالمطلب و فرزند او فضل و علی علیه السلام هر یک به نوبت بر رسول خدای در آمدند و حال انصار بگفتند. پیغمبر دست برداشت و فرمود: هات. یعنی مرا مدد کنید. پس مدد کردند و فرمود: انصار چه می‌گویند؟ علی عرض کرد می‌گویند: نمی‌دانیم بعد از پیغمبر بر ما چه خواهد گذشت؟ پس پیغمبر برخاست و یک دست به دوش علی و آن دیگر به دوش فضل افکند، چنانکه پاهای مبارکش بر زمین می‌کشید و عباس از پیش او می‌رفت تا به مسجد درآمد و بر پایه اول نشست و عصابه‌ای بر سر مبارک داشت مردم بر آن حضرت گرد آمدند، پس خطبه بخواند و فرمود: ای مردم به من آمده که شما از مرگ من بیمناک شده‌اید مگر منکر مرگ باشید و چرا انکار مرگ پیغمبر خود می‌کنید نه شما را خبردار کرده‌اند از مرگ من و از مرگ شما و این کنایتی از آیه مبارکه: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** بود.^۱

وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و رفیق مهاجر و انصار

آنگاه فرمود: هیچ پیغمبر در دنیا پاینده نباشد که من بمانم. بازگشت من و شما به خداوند است. اندرز می‌گویم شما را که با مهاجرین اولین نیکوئی کنید و مهاجرین را وصیت می‌کنم که با یکدیگر نیکوئی کنند. خدای فرمود: **وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**.^۲ همانا جریان امور به فرمان خداوند است باید شما را امری بر استعجال انگیزش نکند زیرا که خدای تعجیل نمی‌کند در هیچ کاری برای تعجیل احدی؛ و هرکس خواهد بر قضای حق غالب شود مغلوب گردد و هرکه با خدای خدعه کند خود فریفته شود. **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ**

۱. سوره زمر، آیه ۳۰، تو می‌میری و آنها نیز خواهند مُرد.

۲. سوره عصر، آیه ۱ - ۳. سوگند به عصر که انسان در زیان است مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به راستی و شکیبائی توصیه کرده‌اند.

تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ^۱

آنگاه فرمود: ای مهاجرین شما را در حق انصار به نیکوئی وصیت می‌کنم چه ایشان ساخته داشتند برای شما سرای هجرت را و پیشی گرفته‌اند به ایمان از آن پیش که شما بدیشان هجرت کنید و اثمار بساتین خود را با شما مناصفه کردند و شما را در منازل خود جای دادند با اینکه خود محتاج بودند هرکس از شما برایشان حاکم شود باید از محسن ایشان قبول کند و از مسیء ایشان تجاوز نماید و برایشان کسی را اختیار ننماید.

آنگاه فرمود: ای انصار، بعد از من جماعتی را بر شما ایثار خواهند کرد و بر شما ترجیح خواهند داد. عرض کردند: یا رسول‌الله با ایشان چه کنیم؟ فرمود: صبر کنید تا زمانی که کنار حوض کوثر به من رسید.

فضل بن عباس گوید: در روزگار ناتندرستی، رسول خدای دست مرا گرفته از خانه به مسجد شد و بر منبر صعود داد و بلال را فرمان کرد که مردم را ندا کن که حاضر شوید که اینک وصیت واپسین است با شما.

اخبار پیغمبر در منبر برای قصاص

بلال در کوی و بازار ندا در داد و مردمان خرد و بزرگ فراهم شدند و پردگیان و دوشیزگان نیز حاضر مسجد گشتند و گروه از پس گروه جای کردند و پیغمبر همی فرمود: وَسَّعُوا لِمَنْ وَّرَائِكُمْ.

پس خطبه‌ای قرائت کرد و فرمود: ای مردم هنگام بیرون شدن من است از میان شما هر که را بر من حقی باشد باز خواهد، و اگر کسی را به ضربی آزرده باشم قصاص کند و اگر مال کسی برده باشم مال من حاضر است بازستاند؛ و بیم نکند که من با او خصمی خواهم کرد که عداوت از ملکات من نیست و دوست تر کس نزد من آن است که اگر او را حقی بر من باشد باز خواهد یا مرا حلال کند تا طیب النفس

۱. سوره محمد، آیه ۳۲: آیا امیدوارید که با فراهم آمدن حکومت در زمین به فساد برخیزید و قطع رحم کنید.

به حضرت حق واصل شوم و گمان می‌برم که القای این کلمات به یک نوبت کافی نباشد. پس از منبر فرود شد و نماز پیشین بگذاشت.

و همچنان بر فراز منبر شد و به تکرار آن کلمات پرداخت. مردی از جای برخاست و گفت: یا رسول‌الله مرا در نزد تو سه درهم است، فرمود: هیچ قائلی را تکذیب نکنم و سوگند ندهم، این درهم از کجاست؟ عرض کرد: روزی مسکینی بر تو گذشت مرا امر کردی تا او را سه درهم دادم، پیغمبر فرمود: ای فضل او را سه درهم بازده.

آنگاه گفت: ایها الناس هر که را حقی بر ذمت باشد امروز باید فروگزارد و نگوید از فضیحت می‌ترسم که فضیحت دنیا سهل باشد از فضیحت آخرت. مردی برخاست و عرض کرد: سه درهم در مال غنیمت خیانت کرده‌ام. فرمود: چرا این کردی؟ گفت: در بایست افتاد. فرمود: ای فضل از وی مأخوذ دار.

آنگاه فرمود: ای مردمان هر که را صفتی ناستوده است برخیزد تا در حق او دعا کنم. مردی برخاست [و گفت] که: کذاب و فحاش و بسیار خوابم. فرمود: بار خدایا این کلمات را از وی برگیر. آن دیگر گفت: من کذاب و منافق می‌باشم و هیچ بد نیست که از من بادید نشده است. عمر گفت: خود را فضیحت کردی. پیغمبر فرمود: فضیحت دنیا آسانتر است. پس گفت: الها او را صدق و راستی و ایمان روزی کن و دل او را از بدی به نیکوئی بگردان.

روایت عامه

در نماز ابوبکر

به روایت عامه رسول خدای به مسجد حاضر شدی و نماز به جماعت گذاشتی، در سه روز آخر نیروی مسجد نماند، و به روایتی هفده (۱۷) نماز به جماعت نتوانست گذاشت. هنگام خفتن بلال از درِ حجره بانگ الصلوة در داد، پیغمبر فرمود: بگوئید تا ابوبکر با مردم نماز گزارد، عایشه گفت: ابوبکر را دل ندهد که بر جای تو ایستاده شود همانا در قرائت گریه بر او غالب شود، اگر فرمائی عمر نماز کند.

عایشه گوید: در دل بد داشتم که ابوبکر جای پیغمبر بایستد، مبادا مردم را

مکروه افتد و او را سقط^۱ گویند، خواستم این امر از او بگردد؛ لیکن هرچند این سخن را تکرار دادم مفید نیفتاد، حفصه را گفتم: تو خواستار شو. چون حفصه به عرض رسانید. فرمود: مَهْ اِنَّكَنَّ صَوَّيْحِبَاتُ يُوْسُفَ. یعنی: بس کن شما آن یارانید که یوسف را به بلای زندان درانداختید. حفصه گفت: ای عایشه هرگز از تو به خیری نرسیدم، همانا در چنین وقت خاطر پیغمبر را از من رنجه ساختی.

بلال را آگهی دادند که رسول خدای فرمان کرد که ابوبکر به نماز ایستد. بلال بگریست و باز شد و دست بر سر نهاد و گفت: واغوثاه، وا انقطاع رجاه، و انکسار ظهراه کاش مادر مرا نژاد و اگر زاد از این پیش بمردم.

پس بلال به نزد ابوبکر آمد و فرمان پیغمبر را ابلاغ داشت. چون چشم ابوبکر به محراب افتاد چندان بگریست که از پای درآمد و بی خویشتن شد و فغان مردم بالا گرفت، رسول خدای از فاطمه علیها السلام پرسش کرد که این چه غوغاست؟ عرض کرد که: بانگ ناله و زاری مردم است که در غم تو می نالند. پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و بر علی و عباس تکیه کرده به مسجد آمد و نماز بگذاشت، آنگاه فرمود: ای مسلمانان شما در پناه خداوندید و خدای خلیفه من است بر شما، من از این جهان بیرون می شوم باید پرهیزکاری کنید.

روایت عامه

در امامت ابوبکر

هم علمای عامه از عایشه حدیث کنند که: چون مرض پیغمبر گران شد و مردم در مسجد نماز خفتن را انتظار آن حضرت می بردند، پیغمبر این بدانست در میخضب نشست و بدن بشست و خاست برخیزد و به مسجد برود از پای درافتاد و بیهوش گشت؛ و چون به هوش آمد باز چنین کرد تا سه نوبت و امکان رفتن نیافت، پس بفرمود: ابوبکر با مردم نماز کند؛ و ابوبکر چون قلبی رقیق داشت، عمر را گفت: متصدی این امر شو. عمر گفت: تو احقّی. پس ابوبکر با مردم نماز بگذاشت. و روز

۱. سقط در کلام: ناروا گفتن.

دیگر پیغمبر را تخفیفی در مرض بادید شد خود نماز پیشین را با مردم گذاشت. بدین شرح که از خانه به مسجد شد و فرمان کرد تا او را پهلوی ابوبکر نشانندند ابوبکر خواست بازپس آید پیغمبر به اشارت فرمان کرد که بجای باش و نشسته نماز بگذاشت و ابوبکر اقتدا کرد، مردم از تکبیر ابوبکر از انتقالات پیغمبر آگهی بیافتند. و به روایتی در گرانی مرض چون هنگام نماز برسید، عبدالله بن زَمَعَه نزد رسول خدای بود، او را فرمود: مردم را بگوی نماز بگذارند. عبدالله بیرون شد و عمر را دیدار کرد و گفت با مردم نماز بگذار و عمر با مردم به نماز بایستاد و قرائت به جهر کرد و بانگ او گوشزد پیغمبر شد. فرمود: این بانگ عمر است یَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ الْمُؤْمِنُونَ و سر از دریچه بیرون کرد و فرمود: باید ابوبکر نماز بگذارد. عمر از عمل باز شد و عبدالله بن زَمَعَه را گفت: مگر تو را نفرمود که من با مردم نماز کنم؟ گفت: هیچ یک را فرمان نکرد جز اینکه حکم رفت که مردم نماز بگذارند، چون ابوبکر را در میانه ندیدم تو را لایق شمردم.

حدیث بخاری در امامت ابوبکر

و بخاری در باب مرض النبی و باب اهل العلم و الفضل احق بالامامه و باب من رجع القهقری فی صلوته از انس بن مالک حدیث کند که: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَهُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِهِمْ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَ هُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلَاةِ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ فَكَصَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبِهِ لِيَتَّصِلَ بِالصَّفِّ وَ ظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَسٌ وَ هُمْ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي الصَّلَاةِ فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَتَمُّوا صَلَاتَكُمْ ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَ أَرَخَى السُّتْرَ.

خطبه پیغمبر و خبر پیغمبر در غصب خلافت

این به تمامت روایت اهل سنت و جماعت است و مردم شیعی گویند: ابوبکر و

عمر که مأمور به ملازمت أسامه بودند با آن همه تأکید و تشدید و آن حکم که هر که تخلف کند ملعون باشد و بی فرمان باز مدینه شدند؛ و رسول خدای را رنجانیدند چگونه رسول خدای فرمان می دهد که ایشان در صلوة پیشوای جماعت شوند. در روایت شیعیان نیز چنین است که رسول خدای جیش أسامه را بیرون فرستاد و از برای اهل بقیع استغفار فرمود:

و أَقْبَلَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ إِنَّ جِبْرِيْلَ كَانَ يَعْزِضُ عَلَيَّ الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَيَّ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لِأَرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجْلِي ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنِّي خُيِّرْتُ بَيْنَ خَزَائِنِ الدُّنْيَا وَالْخُلُودِ فِيهَا وَالْجَنَّةِ فَاخْتَرْتُ لِقَاءَ رَبِّي وَالْجَنَّةَ، ثُمَّ عَادَ إِلَيَّ مِنْزِلُهُ فَمَكَثَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَوْعُوكَا ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُعَصَّبَ الرَّأْسِ مُعْتَمِدًا عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِيَمِينِي يَدِيهِ وَ عَلَيَّ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِالْيَدِ الْأُخْرَى حَتَّى صَعَدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ حَانَ خُفُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا وَ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ، مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ رَحِمٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ بِهِ شَرًّا إِلَّا لِعَمَلٍ، أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدْعَى مُدْعَى وَ لَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّيًّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ أَللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَوةً خَفِيفَةً، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ وَ كَانَ إِذْ ذَاكَ بَيْتٌ أُمَّ سَلَمَةَ فَأَقَامَ بِهِ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ فَجَاءَتْ عَائِشَةُ إِلَيْهَا تَسْأَلُهَا أَنْ تَنْقُلَهُ إِلَى بَيْتِهَا لِتَتَوَلَّى تَعْلِيلَهُ وَ سَأَلَتْ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ فَأُذِنَ لَهَا فَانْتَقَلَ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي أَسْكَنَهُ عَائِشَةُ وَ اسْتَمَرَّ الْمَرَضُ فِيهِ أَيَّامًا وَ ثَقُلَ، فَجَاءَ بِلَالٌ عِنْدَ صَلَوةِ الصُّبْحِ وَ رَسُولُ اللَّهِ مَغْمُورٌ بِالْمَرَضِ فَنَادَى الصَّلَوةَ يَرْحَكُمُ اللَّهُ فَأُذِنَ رَسُولُ اللَّهِ بِنَدَائِهِ فَقَالَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ بَعْضُهُمْ فَإِنِّي مَشْغُولٌ بِنَفْسِي، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ، وَ قَالَتْ حَفْصَةُ: مَرُّوا عُمَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ حِينَ سَمِعَ كَلَامَهُمَا وَ رَأَى حِرْصَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَيَّ التَّنَوُّبِ بِأَبِيهِمَا وَافْتِتَانِهِمَا بِذَلِكَ وَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى أَكْفُفْنَ فَإِن كُنَّ صَوِيحِبَاتٍ يُوسِفُ، ثُمَّ قَامَ مُبَادِرًا خَوْفًا مِنْ تَقَدُّمِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ وَ قَدْ كَانَ

أمرهما بالخروج مع أسامة و لم يك عندة أنهما قد تخلفا.
 فلما سمع من عايشة و حفصة ماسمع عليم أنهما متأخران عن أمره
 فبدر لكف الفتنه و إزالة الشبهة فقام و إنه لا يستقل على الأرض فأخذ
 بيده على بن أبطالب و الفضل بن العباس فاعتمدا عليهما و رجلاه
 يخطان الأرض من الضعف فلما خرج إلى المسجد وجد أبابكر قد
 سبق إلى المحراب فأوما إليه بيده أن تأخر عنه فتأخر أبوبكر فقام
 رسول الله مقامه فكبر وابتدأ الصلوة التي كان ابتدأها أبوبكر و لم يبن
 على ما مضى من فعليه.

فلما سلم انصرف إلى منزله و استدعا أبابكر و عمر و جماعة ممن
 حضر المسجد من المسلمين، ثم قال: ألم أتمرن أن تنفذوا جيش أسامة،
 فقالوا: بلى يا رسول الله، قال فلم تأخرتم عن أمرى قال أبوبكر إني
 خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً، و قال عمر: يا رسول الله إني
 لم أخرج لاني لم أحب أن أسئل عنك الركب، فقال النبي: نفذوا جيش
 أسامة، نفذوا جيش أسامة! يكررها ثلاث مرارة.

ثم أغمى عليه من التعب الذي لحقه و الأسف فمكت هنيئة مغمى
 عليه و بكى المسلمون و ارتفع النحيب من أزواجه و أولديه و نساء
 المسلمين و جميع من حضر فأفاق رسول الله فنظر إليهم ثم قال اثنوني
 بدوات كتف لا كتب كتاباً لا تضلوا بعده أبداً ثم أغمى عليه فقام بعض
 من حضر يلتمس دواتاً و كتفاً، فقال له عمر: ارجع فإنه يهجر فرجع و
 ندم من حضر على ما كان منهم من التضجيع في إحصار الدوات
 و الكتف و تلاوموا بينهم و قالوا: إنا لله و إنا إليه راجعون.

لقد أشفقنا من خلاف رسول الله فلما أفاق قال بعضهم ألا نأتيك
 بدوات و كتف يا رسول الله. فقال: أبعد الذي قلتم لا و لكني أوصيكم
 بأهل بيتي خيراً و أعرض بوجهه عن القوم فنهضوا و بقى عندة العباس
 و الفضل بن العباس و على بن أبطالب و أهل بيته خاصة، فقال له
 العباس: يا رسول الله إن يكن هذا الأمر مستقراً فبنا من بعدك فبشرنا و

إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَا تُغْلَبُ عَلَيْهِ فَأَوْصِ بِنَا، فَقَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِي وَصَمَتَ فَتَهَضَّ الْقَوْمُ وَهُمْ يَبْكُونَ قَدْ يَيْسُوا مِنَ النَّبِيِّ.

[ترجمه خطبه]

بعضی از فقرات این حدیث به پارسی چنین باشد که:

بلال به صلوة صبح ندا درداد چون مرض پیغمبر به شدت بود او را به ندای بلال آگهی دادند، فرمود که: مردم با یکدیگر نماز گزارند؛ زیرا که من به خویشتن مشغول باشم. عایشه معروض داشت که: ابابکر را اجازت فرمای تا با مردم نماز گزارد، حفصه خواستار شد که عمر امامت جماعت کند. چون رسول خدای اصغای کلمات ایشان فرمود و رغبت هریکی را در امر صلوة در حق ابابکر و عمر در حیات خویش دیدار نمود، گفت: سخن کوتاه دارید و خویشتن از جای بخاست چه بیم داشت ابابکر و اگر نه عمر با مردم نماز گزارد و ایشان مأمور به ملازمت جیش أسامه بودند و مخالفت کردند.

بالجمله پیغمبر پیشی گرفت تا دفع فتنه و رفع شبهه نماید و بر روی زمین از ثقل مرض نیروی سیر کردن نداشت و پای مبارکش از ضعف به زمین می کشید، چون آن حضرت به مسجد درآمد ابابکر را دیدار فرمود که در محراب ایستاده با دست خویش اشارت فرمود که به یک سوی باش. ابابکر از محراب کناره گرفت و پیغمبر به جای او ایستاد و تکبیر بفرمود و شروع به نماز نمود.

چون نماز را به پایان برد و سلام باز داد و به سرای خویش باز آمد، ابابکر و عمر را بخواست ایشان و اهل مسجد حاضر شده گوش فراداشتند رسول خدای با ابابکر و عمر بفرمود: آیا من شما را امر نکردم که ملتزم جیش أسامه شوید؟ عرض کردند: راست باشد. فرمود: چرا نقض امر من نمودید؟ ابوبکر عرض کرد: من مراجعت کردم تا با تو تجدید عهد نمایم. عمر نیز عذری برانگیخت. پیغمبر سه کَرّت فرمود با جیش أسامه بیرون شوید.

در این هنگام اغمای مرض و تعب حضرت را فروگرفت، مسلمانان آغاز ناله و زاری نمودند و فریاد و نحیب از زوجات آن حضرت و سایرین برخاست. پس از زمانی چون به هوش آمد با مردم نگریست و فرمود: مرا دوات و کتفی حاضر سازید تا از برای شما چیزی نگار کنم که بعد از من در ضلالت نیفتید و بی خویشتن باشید. در این وقت یک تن از حاضران در طلب دوات و کتف به پای خاست، عمر گفت: دوات و کتف به کار نباشد چه پیغمبر هذیان گوید.

کرت دیگر چون رسول خدای با خویش آمد تنی به عرض رسانید که اگر فرمائی دوت و کتف حاضر سازیم، پیغمبر فرمود: بعد از آنکه سر از فرمان برتافتید دیگر حاجت نباشد لکن من شما را وصیت می‌کنم که با اهل بیت من نیکوئی کنید و حقوق ایشان را از دست نگذارید. و چهره مبارکش را از آن جماعت بگردانید، لاجرم مردم در آن زمان پراکنده شدند. علی و عباس و دیگر اهل بیت آن حضرت به جای ماندند، عباس عرض کرد: یا رسول الله اگر امر خلافت بعد از تو ما را خواهد بود اشارت فرمای، رسول خدای فرمود: شما بعد از من مظلوم و مستمند شوید و پس از آن دیگر سخن نکرد.

زاری زنان بنی هاشم

در مرض پیغمبر ﷺ

بالجمله زنان بنی هاشم این هنگام انجمن شدند و بانگ به اسف و حسرت برآوردند. فاطمه فرمود: ساکت باشد و رسول خدای را به دعای خیر یاد کنید. پیغمبر با علی خطاب کرد که: هر که را مصیبتی پیش آید بر اوست که مصیبت مرا در خاطر گیرد که اعظم مصائب است. در این وقت علی این شعرها بگفت:

هَذَا السَّبِيلُ إِلَى أَنْ تَرَى أَحَدًا	الْمَوْتُ لِأَوْلَادِ يَبْقَى وَلَا وَدًا
لَوْ خَلَدَ اللَّهُ خَلْقًا قَبْلَهُ خَلَدًا	هَذَا النَّبِيُّ وَلَمْ يَخْلُدْ لَأَمَّتْهُ

لِلْمَوْتِ فِينَا سِهَامٌ غَيْرُ خَاطِئَةٍ مَنِ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يُفْتَهُ غَدًا^۱

همانا رسول خدای مکرر می فرمود: ای مردمان من پیش از شما سفر آن جهانی کنم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد پس از شما پرسش خواهم کرد که چه کردید با ثقلین که کتاب خدا و اهل بیت من اند و از هم جدا نمی شوند تا بر من در آیند؟ اکنون شما را آگهی می دهم که ثقلین را در میان شما می گذارم و می گذرم واجب باشد که سبقت مگیرید بر اهل بیت من و تقصیر نکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و هیچ گاه چیزی تعلیم ایشان نکنید که ایشان داناتر از شما آیند.

وصیت پیغمبر ﷺ

در حق علی علیه السلام

همانا بعد از من از دین بگردید و کافر شوید و گاهی خواهد آمد که من و اگر نه علی را ملاقات کنید، در لشکری مانند سیل به سرعت و شدت و به کفران خویش در کیفر شوید، دانسته باشید که علی پسر عم من و وصی من است و قتال خواهد کرد به تأویل قرآن چنانکه من قتال کردم به تنزیل قرآن.

و دیگر از احادیث عامه. قال احمد فی مسنده عن ابن عباس: لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ قَالَ ادْعُوا لِي عَلِيًّا قَالَتْ عَائِشَةُ: نَدُّعُوكَ اَبَا بَكْرٍ. قَالَتْ: حَفْصَةُ نَدُّعُوكَ لَكَ عُمَرَ. قَالَتْ اُمُّ الْفَضْلِ: نَدُّعُوكَ الْعَبَّاسَ. فَلَمَّا اجْتَمَعُوا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلَمْ يَرَ عَلِيًّا فَسَكَتَ فَقَالَ عُمَرُ: قَوْمُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ. گوید: یک روز در مرض موت رسول خدای فرمود علی را به نزدیک من حاضر سازید، عایشه، ابوبکر را بخواند؛ و حفصه، عمر را طلب داشت؛ و ام الفضل، عباس را حاضر ساخت. چون انجمن شدند پیغمبر دیده بگشود و نگران گشت، چون علی را نیافت با ایشان هیچ سخن نکرد، عمر ملالت خاطر پیغمبر را فهم کرده گفت: برخیزید از نزد رسول خدای

۱. مرگ هیچ پدر و فرزندی را در دنیا باقی نگذاشته، این راه است که وسیله ملاقات خدای یگانه است. این پیغمبر برای امتش در دنیا باقی نماند، اگر خدا پیش از این پیغمبر خلقی را باقی می گذاشت این پیغمبر سزاوارتر به بقاء بود. تیرهای مرگ بدون اینکه خطا رود برای ما مسلم است؛ آن کس که امروز تیر مرگ بدو اصابت نکند فردا از آن ناگزیر است.

بیرون شویم و این تنبیهی بود که مرا با ایشان حاجتی نیست چرا علی را حاضر نساختید.

آخرین خطبه پیغمبر ﷺ در منبر

حدیث کرده‌اند که آخرین خطبه که رسول خدای در مرض موت بر منبر قرائت کرد این بود. قال:

يا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ حَضَرَ نِي فِي يَوْمِي هَذَا وَفِي سَاعَتِي هَذِهِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ الْغَائِبَ أَلَا قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ وَالْهُدَى وَالْبَيَانُ مَا فَرَّطَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ حُجَّةَ اللَّهِ لِي عَلَيْكُمْ وَخَلَفْتُ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ عِلْمَ الدِّينِ وَنُورَ الْهُدَى وَصِيَّيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَلَا وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا بِهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا عَنْهُ وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً.

أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ كُنْتُ اللَّهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ، مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ وَآدَى مَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَمَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَمَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى وَاصْمٌ لِأَحْجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ لا تَأْتُونِي غداً بِالدُّنْيَا تَزْفُونَهَا زَفاً وَيَأْتِي أَهْلُ بَيْتِي سُعْثَاءَ غُبْرَاءَ مَقْهُورِينَ مَظْلُومِينَ تَسْبِلُ دِمَاؤُهُمْ أَمَامَكُمْ وَبَيْعَاتُ الضَّلَالَةِ وَالشُّورَى لِلْجَهَالَةِ، أَلَا وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَهُ أَصْحَابٌ وَآيَاتٌ قَدْ سَمَّاهُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَعَرَّفْتَكُمْ وَبَلَّغْتَكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَلكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ لا تَرْجِعُنَّ بَعْدِي كُفَّاراً مُرْتَدِّينَ مَتَأَوِّلِينَ لِلْكِتَابِ عَلَيَّ غَيْرَ مَعْرِفَةٍ وَتَبْتَدِعُونَ السُّنَّةَ بِالْهَوَى لِأَنَّ كُلَّ سُنَّةٍ وَحَدِيثٍ وَكَلَامٍ خَالَفَ الْقُرْآنَ فَهُوَ رَدٌّ وَباطِلٌ الْقُرْآنُ إِمَامٌ هُدَى وَ لَهُ قَائِدٌ يَهْدِي إِلَيْهِ وَيَدْعُوا إِلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَهُوَ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِي وَوَارِثُ عِلْمِي وَ

حِكْمَتِي وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي وَمَا وَرَّثَهُ النَّبِيُّونَ مِن قَبْلِي وَأَنَا وَارِثٌ وَمُورِثٌ فَلَا يُكَذِّبَنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ.

أَيُّهَا النَّاسُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ، وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ عَلِيُّ أَحِيٌّ وَوَارِثِي وَوَزِيرِي وَأَمِينِي وَالْقَائِمُ بِأَمْرِي وَالْمُوفِيُّ بِعَهْدِي عَلِيُّ سُنَّتِي أَوَّلُ النَّاسِ بِي إِيمَانًا وَآخِرُهُمْ عَهْدًا عِنْدَ الْمَوْتِ وَأَوْسَطُهُمْ لِي لِقَاءَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ إِلَّا وَمَنْ أُمَّ قَوْمًا إِمَامَةً عَمِيَاءَ وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ فَقَدْ كَفَرَ.

أَيُّهَا النَّاسُ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ قَبْلِي تَبِعَةٌ فَمَا أَنَا وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِدَّةٌ فَلْيَأْتِ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ فَإِنَّهُ ضَامِنٌ لِذَلِكَ كُلِّهِ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عَلَيٌّ تِبَاعَةً.

خلاصه این کلمات که محل حاجت مردم شیعی است به پارسی چنین است که
فرماید:

ای گروه مسلمانان این پند و اندرز من واجب است که پدران بر پسران و حاضران مر غایبان را القا دارند، همانا قرآن را در میان شما خلیفه می گذارم و همچنین رایت بزرگ و آیت دین و نور هدایت یعنی علی بن ابی طالب را خلیفه می گردانم بر شما که وصی من و حبل المتین معرفت خداوند است، پس به دامن او چنگ درزنید، و به حضرت او اعتصام جوئید.

ای مردم! علی مخزن علم خداوند است هر که او را دوست دارد، عهد خدای را به پای برده است؛ و هر که او را دشمن دارد در قیامت کور و کرانگیخته گردد؛ و در نزد خداوند از برای او عذری نماند. آنچه بایسته و درخور بود با شما گفتم و همی بینم که شما جز آن کنید، و بر طریق ضلالت روید.

و اینک اهل بیت من ارکان دین اند، و در تاریکهای جهل و غفلت مانده مشعلهای روشن اند. و علی برادر من، و وارث من، و وزیر من و امین من است. و به امر من در میان شما به خلافت قائم است، وفاکننده به عهد، و آئین من است. و اول کس اوست که با من ایمان

آورد و آخر کس اوست که عهد با من بپاید، و اوست که در قیامت نخستین مرا دیدار کند؛ و هر کس جز علی بعد از من قصد خلافت کند کافر و مرتد باشد.

هان ای مردمان، هر که را بر من حقی باشد اینک حاضرم، و از پس من بر علی است که حق او بگذارد.

در خبر است که یک روز هنگامی که مجلس رسول خدای از مهاجر و انصار خاص بود، و پیغمبر سر مبارک در کنار علی داشت، و عباس در برابر نشسته بود، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَبَّاسُ اتَّقَبَّلْ وَصِيَّتِي وَتَقْضِي دِينِي وَتَنْجِزْ مَوْعِدِي. فَقَالَ: إِنِّي أَمْرٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ لَأَمَالَ لِي. رَسُولُ خدای با عباس فرمود: اگر توانی پذیرای وصیت من شوی، و از پس من دین مرا بگذاری. عباس عرض کرد: یا رسول الله من مردی پیر و عیالمندم، و آن مال و ثروت ندارم که قرض تو را بگذارم.

سه کُرت پیغمبر این سخن می فرمود و چنین پاسخ شنود. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: سَأَعْطِيهَا رَجُلًا يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا، لَا يَقُولُ مِثْلَ مَا تَقُولُ. ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ اتَّقَبَّلْ وَصِيَّتِي، وَتَقْضِي دِينِي، وَتَنْجِزْ مَوْعِدِي؟! رسول خدای با عباس فرمود: من این وصیت با مردی می گذارم که قبول و دیعت مرا اطاعت کند، و حق وصیت مرا بگذارد، و این سخن نگوید که تو می گوئی. پس روی با علی کرد و آن کلمات را با علی بفرمود، فَخَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُجِيبَهُ غَرِيهً فِي رِجْلَيْهِ عَلِيٌّ لَمَّا كَانَتْ غَرِيهً، چنانکه نتوانست جواب داد، پس بیرون شد، و پس از لحظه ای باز آمد، و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، آنچه فرمان کنی فرمان پذیر باشم.

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ: يَا بَلَّالُ إِنِّي بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ فَآتِي بِهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا بَلَّالُ إِنِّي بِبَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ بِسَرَجِهَا وَ لَجَامِهَا فَآتِي بِهَا ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ قُمْ فَأَقْبِضْ هَذَا بِشَهَادَةِ مَنْ فِي الْبَيْتِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَيْلَا يُنَازِعَكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ عَلِيُّ حَتَّى اسْتَوْدَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ. پس رسول خدای بلال را فرمود: تا رأیت پیغمبر و استر آن حضرت را با زین و لجام حاضر ساخت، پس علی را فرمود: این جمله را به شهادت این جماعت که حاضرند مأخوذ دار تا پس از من کسی را با تو سخن نباشد. امیرالمؤمنین آن اشیا را به خانه خویش برد و مراجعت فرمود.

حدیث موسی بن جعفر در نصّ خلافت علی علیه السلام

و همچنان احادیث و اخبار در نصّ وصایت و خلافت علی از علمای سنی و شیعی فراوان آورده‌اند، از آن جمله این حدیث مبارک است عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ، وَ رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْتَمَلَى عَلَيْهِ، وَ جِبْرَائِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ شُهُوداً، قَالَ: فَأُطْرَقَ علیه السلام طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ، وَ لَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ مَرُّ بِأَخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّكَ، لِتَقْبَضَهَا مِنَّا، وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي: عَلِيًّا. فَأَمَرَ النَّبِيُّ بِأَخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ، مَا خَلَا عَلِيًّا علیه السلام، وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيمَا بَيْنَ السُّتْرِ وَ الْبَابِ.

خلاصه سخن آن است که جعفر صادق علیه السلام می فرماید که: جبرئیل از نزد خداوند به حضرت رسول آمد و عرض کرد که مجلس را از بیگانه برداشته کن، جز علی را که وصی تو است کس را به جای مگذار، تا فرمان خدای را اصفا فرمائی، و علی را بر تقدیم فرمان به ضمانت گیری، و فریشتگان در میانه گواهان باشند بدانچه او را خواهی سپرد. پس پیغمبر فرمان کرد تا هر که در سرای بود بیرون شد، جز علی را، و فاطمه این وقت در عتبه باب قیام داشت.

فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: رَبُّكَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ هَذَا كِتَابُ مَا كُنْتُ عَاهَدْتُ إِلَيْكَ، وَ شَرَطْتُ عَلَيْكَ وَ أَشْهَدُ بِهٖ عَلَيْكَ مَلَائِكَتِي، وَ كَفَى بِي شَهِيدًا. قَالَ: فَأَرْتَعَدْتُ مَفَاصِلَ النَّبِيِّ، وَ قَالَ: يَا جِبْرَائِيلُ رَبِّي هُوَ السَّلَامُ، وَ مِنْهُ السَّلَامُ، وَ إِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ. صَدَقَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَرَّ، هَاتِ الْكِتَابَ. فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ، وَ أَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْهُ. فَقَرَأَهُ حَرْفًا حَرْفًا. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيَّ، وَ شَرَطُهُ عَلَيَّ، وَ أَمَانَتُهُ. لَقَدْ بَلَّغْتُ، وَ نَصَحْتُ وَ أَدَيْتُ. فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام: أَنَا أَشْهَدُ لَكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي بِالْبُلَاغِ، وَ النَّصِيحَةِ، وَ التَّصَدِيقِ عَلَيَّ مَا قُلْتَ، وَ يَشْهَدُ لَكَ بِهٖ سَمْعِي، وَ بَصْرِي وَ لَحْمِي، وَ دَمِي. فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: أَنَا لَكُمْ عَلِيُّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

می فرماید: جبرئیل سلام خدای را بر رسول خدای بگذاشت و کتابی که با قلم

اعلیٰ مکتوب بود بسپرد و عرض کرد که: خداوند می فرماید: این نامه عهدی است که با تو عقد بستم، و با پیمان تو استوار کردم، و فرشتگان را گواه گرفتم. پس رسول خدای آن مکتوب را از جبرئیل مأخوذ داشت، و به حکم خداوند با علی علیه السلام حرف به حرف قرائت کرد، و فرمود: عهد خدای را به پای بردم و بدانچه مأمور بودم، با تو ابلاغ کردم. علی عرض کرد که: من بر تبلیغ این رسالت گواه باشم و گوش و چشم و گوشت و خون من نیز گواهی دهد. جبرئیل عرض کرد که: من نیز از جمله گواهانم.

خبر غصب خلافت

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي، وَ عَرَفْتَهَا، وَ ضَمِنْتَ لِلَّهِ وَ لِيَّ الْوَفَاءَ بِمَا فِيهَا. فَقَالَ عَلِيُّ: نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عَلِيُّ ضَمَانُهَا، وَ عَلِيُّ اللَّهُ عَوْنِي، وَ تَوْفِيقِي عَلِيُّ إِدَائِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْهَدَ عَلَيْكَ بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ. فَقَالَ عَلِيُّ: نَعَمْ أَشْهَدُ. فَقَالَ النَّبِيُّ: إِنَّ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْآنَ، وَ هُمَا حَاضِرَانِ، وَ مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِأَشْهَدَهُمْ عَلَيْكَ. فَقَالَ: نَعَمْ لِيُشْهَدُوا وَ أَنَا يَا أَبِي وَ أُمِّي، أَشْهَدُهُمْ فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ. وَ كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جِبْرَائِيلَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنْ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ تَفِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مَنْ وَ أَلَى اللَّهِ وَ رَسُولُهُ، وَ الْبِرَاءَةَ وَ الْعِدَاوَةَ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ عَلِيُّ كِظْمِ الْفَيْظِ، وَ عَلِيُّ ذَهَابِ حَقِّكَ، وَ غَضَبِ خُمْسِكَ، وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ. فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْجَنَّةَ، وَ بَرَاءَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ: يَا مُحَمَّدُ عَرَفَهُ أَنَّهُ تُهْتَكُ الْحُرْمَةُ وَ هِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ، وَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ عَلِيُّ أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عِبْطٍ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: فَصَعَّقْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جِبْرَائِيلَ، حَتَّى سَقَطَتْ عَلِيُّ وَ جَهِي وَ قُلْتُ: نَعَمْ قَبِلْتُ وَ رَضِيْتُ، وَ إِنْ انْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ، وَ عُطَلْتُ السُّنْنَ، وَ مَرَّقَ الْكِتَابَ، وَ هُدِمَتِ الْكَعْبَةُ، وَ خُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عِبْطٍ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدِمَ عَلَيْكَ.

ترجمه که مشعر
بر خبر غصب خلافت است

معنی چنین باشد که رسول خدای فرمود: یا علی وصیت مرا اصفا فرمودی، و به امثال فرمان ضمانت کردی، عرض کرد که: پیمان نهادم و بر خداست که مرا در تقدیم فرمان موفق بدارد. پیغمبر فرمود: اینک جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان حاضرند و ایشان را بر پیمان تو گواه می‌گیرم. علی عرض کرد: نیکو باشد من نیز شاهدی باشم. رسول خدا فرمود: بی‌گمان تو وفا به عهد خدا خواهی کرد و دشمن خدا و رسول را دشمن خواهی داشت، و دوستان خدا و رسول را پشتیبان خواهی بود، و چون غصب خلافت از تو کنند، و تو را از حق خویش مهجور دارند، تو در این زحمت و ذلت صابر خواهی بود. علی عرض کرد: چنین باشد.

همانا علی می‌فرماید: سوگند با خدای که کلمات جبرئیل را اصفا^۱ نمودم که می‌گفت: ای محمد دانسته باش که حرمت علی را پست کنند، و حال آنکه حرمت او حرمت خدا و رسول است تا آنگاه که محاسن او را از خون او خضاب سازند. و نیز علی فرماید: چون کلمات جبرئیل را شنیدم به روی درافتادم. و گفتم: این جمله را بر ذمت نهادم و اگرچه ستر حرمت چاک شود، و احکام شریعت معطل ماند و خانه کعبه ویران گردد، و خون تازه از محاسن من فروریزد، و با این همه صبور باشم تا گاهی که در محشر تو را دیدار کنم.

ثُمَّ دَعَى رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَعْمَلَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخُتِمَتْ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمٍ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ وَ دُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. یعنی: از پس این کلمات: رسول خدای فاطمه، و حسن و حسین علیهم السلام را طلب داشت و آنچه از اسرار و اندرز که با علی القا داشته بود با ایشان انهی فرمود و ایشان در پاسخ اقتفا^۲ به علی علیه السلام کردند، و به کردار او جواب باز دادند، پس سخن بدان ختم آمد و مکتوب و صایا را خاتم زر بر نهادند، و با علی سپردند. همانا آن کتاب آکنده از اسرار زمینی و آسمانی و حل و عقد تمامت آفرینش، و جمیع فرائض و سنن بود.

۱. اصفا: شنیدن

۲. اقتفاء: یعنی پیروی کردن.

خبر پیغمبر از مخالفت مردم با علی علیه السلام

و هم رسول خدای با علی فرماید: یا آخی وَ الَّذی بَعَثنی بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْهِمْ بِالْوَعْدِ بَعْدَ أَنْ أَخْبَرْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنْ حَقِّكَ وَ أَلْزَمْتَهُمْ مِنْ طَاعَتِكَ. وَ كُلُّ أَجَابٍ، وَ سَلَّمَ إِلَیْكَ الْأَمْرَ، وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ خِلَافَ قَوْلِهِ فَإِذَا قُبِضْتُ وَ فَرَعْتُ مِنْ جَمِیعِ مَا أَوْصِیْتَ بِهِ وَ عَیَّبْتَنی فِی قَبْرِی فَالزَّم بَیْتَكَ وَ اجْمَعِ الْقُرْآنَ عَلَی تَأْلِیْفِهِ، وَ الْفَرَایِضُ وَ الْأَحْكَامَ عَلَی تَنْزِیلِهِ، ثُمَّ امْضِ عَلَی غَیْرِ لَائِمَةٍ عَلَی مَا أَمَرْتُكَ بِهِ، وَ عَلَیْكَ بِالصَّبْرِ عَلَی مَا یَنْزِلُ بِكَ، وَ بِهَا حَتَّى تَقْدِمُوا عَلَیَّ.

می فرماید: ای برادر من سوگند با خدای از آن پس که این مردم را تن به تن آگهی دادم از حقوق تو، و مقام تو را به ایشان باز نمودم، و از مخالفت تو بیم دادم و واجب داشتم طاعت تو را بر ایشان، و هیچ کس نبود جز اینکه پذیرای فرمان گشت، پس امر خلافت را با تو تفویض داشتم، همانا نزدیک من روشن است که چون من از این جهان بیرون شوم، این گروه مخالفت فرمان خداوند، و خلاف سخن من خواهند کرد، لاجرم چون مرا به خاک سپردی ملازم سرای خویش باش، و قرآن خدای را بدانسان که فرود شده تألیف فرمای، و بر هر زحمت و کلفت که بر تو درآید، بردباری می نمای تا آنگاه که روز رستخیز برسد، و این مردم نزدیک من آیند.

حدیث ابراهیم حموی

و دیگر ابراهیم بن الحموی که از بزرگان علمای عامه است به اسناد خود روایت کند از سلیم بن قیس الهلالی که در خلافت عثمان در مسجد رسول خدای درآمد، و صد (۱۰۰) تن از مهاجر و انصار انجمن بودند و از مهاجرین: علی بن ابی طالب علیه السلام، و سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمن بن عوف، و طلحه، و زبیر، و عمار، و مقداد، و ابوذر، و هاشم بن عتبّه، و ابن عمر، و الحسن و الحسین، و ابن عباس، و محمد بن ابی بکر، و عبدالله بن جعفر. و از انصار: ابی بن کعب، و زید بن ثابت، و ابویوب انصاری، و ابوالهیثم بن التیهان، و محمد بن مسلمة، و قیس بن

سعد بن عباد، و جابر بن عبدالله، و آنس بن مالک، و زید بن اَرْقَم، و عبدالله بن ابی اوفی، و ابولیلی و پسرش حاضر بودند؛ و عبدالرحمن نیز نزدیک او جای داشت و او پسری نیکو رخسار بود در این وقت ابوالحسن بصری درآمد و پسرش حسن که مانند سهیل یمن بود به اتفاق او حاضر مجلس گشت.

بالجمله سلیم بن قیس هلالی گوید که: در جمال این دو ماه پاره نظاره بودم و همی ژرف نگریستم که کدام یک در کارنامه صَبَاحَت^۱ و ملاحت نام بردارند هیچ یک را ندانستم جز اینکه حسن به سنین عمر و طول بالا افزون بود. و در این مجلس هرکس از فضایل قریش و محاسن انصار قصه می کرد؛ و امیرالمؤمنین علی خاموش بود. چون عثمان در سرای خویش جای داشت این سخن به دراز کشید از میانه یک تن با علی عرض کرد که: چرا از مفاخر خویش سخن نخواهی کرد، لاجرم علی آن جماعت را به صدق سخن خویش گروگان سوگند داشت، و لختی از فضایل خویش برشمرد، ناچار آن جماعت به صدق سخنش گواهی دادند. و راقم حروف هر جزوی از این حدیث را در جای خود به شرح می برد.

احتجاج علی علیه السلام در حقوق خود

بالجمله سخن علی در این وقت بدانجا کشید قال: اُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ قَامَ خَطِيْبًا لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَقَالَ: يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِيْرَتِيْ اَهْلَ بَيْتِيْ، فَتَمَسَّكُوا بِهَا لَنْ تَضِلُّوْا فَاِنَّ اللّٰطِيْفَ اَخْبَرَنِيْ وَ عَهْدَ اِلَيّْ اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمَغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَكُلْ اَهْلَ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ لَا وَّلٰكِنْ اَوْصِيَّائِيْ مِنْهُمْ اَوْلٰهُمْ اَخِيْ وَ وَزِيْرِيْ وَ وَاْرِثِيْ وَ خَلِيْفَتِيْ فِيْ اُمَّتِيْ وَ وَّلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِيْ، هُوَ اَوْلٰهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتّٰى يَرِدُوْا عَلَيَّ الْحَوْضَ شُهَدَاءَ اللّٰهِ فِيْ اَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلٰى خَلْقِهِ، وَ خُرَّانَ عِلْمِيْهِ وَ مَعَادِنَ حِكْمَتِيْهِ، مِّنْ

أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَقَالُوا كُلَّهُمْ نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ.

مقصود آن است که علی فرماید: رسول خدای در آخرین خطبه با اصحاب فرمود که: اینک در میان شما قرآن مجید و اهل بیت خود را به ودیعت گذاشتم پس از برای رد ایشان سر برنتابید تا از پای درنیفتید چه قرآن و اهل بیت من در کنار حوض توأمان^۱ بر من درآیند. عمر بن الخطاب از این سخنان خشمناک به پای خاست، و عرض کرد: این جماعت به جمله اهل بیت توآند. رسول خدای فرمود: اهل من اوصیای منند که نخستین علی است که وزیر و وصی و برادر من و در میان امت خلیفتی من دارد و از پس او فرزندان من حسن و حسین و دیگر نه (۹) تن از فرزندان حسین باشد، هریک از پس دیگری درآیند تا آنگاه که در کنار حوض مرا دیدار کنند، چه ایشان حجتهای خداوند و گنجوران علم خداوندند، هرکس فرمان ایشان برد فرمان پذیر خداوند باشد. و هرکه بی فرمانی کند عصیان خداوند کرده باشد. چون این کلمات به پای رفت همگنان به جمله اعتراف نمودند.

حدیث کنند که رسول خدای پنج (۵) روز قبل از وفات فرمود: آگاه باشید که پیش از شما گروهی قبور انبیای خود را مساجد می کردند، شما چنین مکنید. و چون مرض گران شد خمیصه^۲ بر روی کشید، و چون نفس تنگی می گرفت آن را به یک سوی می افکند و می فرمود: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ. شدت غضب خدا قومی را باد که قبور انبیای خود را مسجد کردند و من شما را از آن نهی می کنم. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ وَ سَه كَرَّتْ فرمود: اَللَّهُمَّ أَشْهَدُ.

گویند: دیناری که خاص فقرا بود شش یا هفت و اگر نه هشت یا نه دینار افزون آمد آن را به عایشه سپرد، و در گرانی مرض وقتی که سر به سینه عایشه داشت بی هوش شد، چون به هوش آمد فرمود: آن دنائیر را چه کردی؟ عرض کرد: به جای است. فرمود: بر فقرا بخش کن، و از هوش بشد. دیگر باره چون به هوش آمد فرمود:

۱. توأمان تشبیه از توأم است و توأم: مولودی را گویند که با مولودی دیگر در حمل واحد موجود شمرد و هر دو را مجموعاً توأمان نامند، به دیگر سخن دوقلو گویند؛ و در اینجا مقصود ملازمت کتاب و عترت است.

۲. خمیصه: کسائی است چهارگوش به رنگ سیاه.

بخش کردی؟ عرض کرد: نکردم. حکم داد تا حاضر ساخته بر دست پیغمبر گذاشت، رسول خدای آن را به شمار کرد، فرمود: چه گمان بود محمد را که خدای را دیدار کند، و این دنانیر با او باشد. پس آن جمله را با علی فرستاد تا بر مساکین بخش کرد، پس گفت: این زمان آسایش یافتم.

اجازت خواستن ملک الموت

چنین خبر کرده‌اند که سه روز از آن پیش که پیغمبر وداع جهان گوید. جبرئیل فرود شد، و سلام داد، و عرض کرد که خدای مرا به تو فرستاده از بهر تکریم تو و فرمان کرده تا از تو چیزی پرسش کنم که خود بدان چیز داناتر است. می‌فرماید: خود را چگونه می‌یابی؟ فرمود: یا امین الله خود را غمگین و دردناک می‌یابم. سه روز از این‌گونه پیام آورد و این پاسخ بشنید، روز سیم ملک الموت و ملکی دیگر که آن را اسمعیل نام است، و فرمانگزار هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) و اگر نه صد هزار (۱۰۰۰۰۰) ملک است، با جبرئیل بیامدند. جبرئیل حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله این ملک موت است که بر در ایستاده و اجازت درون شدن می‌جوید؛ و قبل از تو از هیچ‌کس اذن طلب نکرده. فرمود: ای جبرئیل رخصت فرمای تا درآید. پس ملک الموت درآمد، سلام داد؛ و گفت: یا محمد مرا خدای به تو فرستاده و فرمان کرده که پذیرای فرمان تو باشم، اگر حکم کنی روح تو را قبض کرده به عالم بالا برم؛ و اگر نه خویشتن باز شوم.

پیغمبر به جانب جبرئیل نگران شد، وی عرض کرد که: خداوند مشتاق لقای تو است. پس پیغمبر ملک الموت را فرمان کرد که به کار خویش مشغول باش. جبرئیل گفت: یا احمد علیک السلام دیگر از بهر سفارت وحی هرگز بر زمین نخواهم شد مقصود از اهل دنیا تو بودی.

ابن عباس گوید: که روز وفات پیغمبر، خدای ملک الموت را خطاب کرد که به نزد حبیب من برو و بپرهیز که بی اجازت بر وی درآئی و بی رخصت قبض روح کنی. پس عزرائیل با هزار هزار ملک از اعوان خود با سلبهای بافته به لثالی و یواقیت بر

اسبان ابلق به دَرِ سرای رسول خدای حاضر شدند، و نامه‌ای از خداوند تبارک و تعالی به دست داشتند. پس ملک‌الموت به صورت اعرابی به دَرِ سرای بایستاد، و گفت: *السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ*. رخصت کنید تا درآیم «رحمت خدای بر شما باد». فاطمه علیها السَّلَام بر بالین پیغمبر جای داشت، پاسخ داد که: پیغمبر را نیروی ملاقات نیست. دیگر باره اجازت جست و همان جواب شنید، کَرَّت سوم اجازت طلب کرد، بانگی مهیب که تمامت مردم آن خانه بر خویشتن بلرزیدند.

پیغمبر به خویش آمده چشم بگشود فرمود: چیست شما را؟ حال بگفتند، گفت: ای فاطمه دانستی با که سخن کردی؟ عرض کرد: الله و رسوله اعلم، فرمود: این ملک موت است که کاسر لذات و قاطع شهوات است، زنان را بیوه کند و فرزندان را یتیم سازد، و جماعات را پراکنده فرماید. فاطمه فریاد برداشت که: *وَ اَمَدِیْنَتَا هَرَبِی الْمَدِیْنَةَ*. پیغمبر دست فاطمه را گرفته بر سینه خویش چفسانید. و زمانی چنان بی خویشتن بود که گوئی از جهان بیرون شد. فاطمه سر پیش داشت و گفت: یا ابتاه، پاسخ نشنید. عرض کرد جان من برخی تو باد با من نگران شو و سخن بگوی. پیغمبر چشم بگشود و گفت: ای دختر من از گریه دور باش که جمله ملائکه بر گریه تو می‌گیرند. و اشک از چهره فاطمه می‌سترد، و بشارت می‌داد و گفت: *الها او را در حرمان من صبیری بخش. و با او گفت: چون روح مرا قبض کنند، بگوی اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ* همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی هست. گفت: یا رسول الله کدام کس و چه چیز عوض تو تواند بود؟ همچنان پیغمبر چشم بر هم گذاشت، فاطمه گفت: *وَ اِکْرَبْ اَبَاةً*. فرمود: بعد از امروز هیچ کَرَب بر پدر تو نباشد، یعنی در آن جهان هیچ اندوه نماند.

آنگاه عایشه پیش شد و گفت: یا رسول الله با من نگران شو، و وصیتی فرمای. پیغمبر فرمود: وصیت همان است که دی با تو گفتم. از پس او حَفْصَه سخن کرد و پاسخ گرفت. و به روایتی تمامت زنان را فرمود در زاویه خانه خود مستور باشید. چنانکه خدای در شأن شما آورده: *وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَى*.^۱

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳: و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه جاهلیت پیشین (با زینت‌های خود) ظاهر نشوید.

آنگاه فاطمه را فرمود: حسنین علیهما السلام را حاضر کن. ایشان حاضر شدند و سلام دادند و در برابر پیغمبر زانو زدند؛ و چون آن حضرت را چنان دیدند بدان گونه گریستند، و تمامت مردم سرای نالیدن آغاز کردند. پس پیغمبر ایشان را پیش خواست، امام حسن روی بر چهره پیغمبر نهاد، و امام حسین سر بر سینه آن حضرت گذاشت پیغمبر ایشان را ببوسید، و ببوئید و در حرمت و محبت ایشان وصیت فرمود.

و به روایتی جماعتی از اصحاب در بیرون حجره از گریستن حسنین علیهما السلام سخت بگریستند، پیغمبر نیز آغاز گریه فرمود. اُمّ سَلَمَه عرض کرد: یا رسول الله تو در حضرت الله رستگاری، موجب این گریه چیست؟ فرمود: اِنَّمَا بَكَیْتُ رَحْمَةً لِأُمَّتِي.

آنگاه فرمود: بخوانید برای من علی را، پس علی علیه السلام حاضر شد و بر بالین رسول خدای بنشست. پیغمبر سر از بالین برداشت و علی مدد کرده سر مبارکش را بر بازوی خود نهاد. پیغمبر فرمود: ای علی فلان مرد جهود را مبلغی زر به نزدیک من است که برای تجهیز لشکر اُسامه مأخوذ داشتم، زینهار این دین از ذمّت من ادا فرمائی؛ ای علی تو اول کس خواهی بود که در لب حوض کوثر مرا دیدار کنی، همانا بعد از من امری چند مکروه ملازم تو خواهد شد، باید ملازم ضجرت نشوی و کار به مصابرت کنی، چون مردم دنیا اختیار کنند، تو آخرت اختیار کن.

و به روایتی فرمود: دوات و صحیفه حاضر کن تا از بهر تو وصیتی نگار کنم. علی بیم کرد که چون خواهد آلات تحریر فراهم کند رسول خدای از جهان بیرون شده باشد عرض کرد: اگر فرمان کنی فریاد تو انم داشت. فرمود: اَلصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ.^۱ و به روایتی فرمود: اَللّٰهُ اَللّٰهُ فِیْمَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ وَ اَلْبِسُوا ظُهُورَهُمْ وَ اَشْبِعُوا بُطُونَهُمْ وَ اَلْبِسُوا لَهُمُ الْقَوْلَ.^۲

گویند: در مرض موت چهل (۴۰) بنده آزاد کرد: جابر بن عبدالله انصاری گوید: که در زمان حکومت عمر، کعب الاحبار بر او درآمد و پرسش کرد که: آخر سخن

۱. حق نماز و بردگان را کاملاً مراقبت نموده و تزیین نکنید.

۲. خدا را درباره بردگان در نظر داشته باشید، پوشاک و خوراک آنان را تأمین نموده و بالینت و آرامی به آنها سخن بگوئید.

پیغمبر هنگام وداع جهان چه بود؟ گفت: از علی پرس. امیرالمؤمنین فرمود: پیغمبر را بر سینه خود چفسانده بودم و سر مبارکش را بر دوش من نهاد و گفت: **الصَّلَاةُ**، **الصَّلَاةُ**. کعب گفت: آخر سخن انبیا این باشد، و بدین مأمورند و بر این مبعوث شوند.

بالجمله امیرالمؤمنین می فرماید: با من سخن می کرد، و آب دهان مبارکش با من می رسید پس حال او دیگرگون شد، و زنان از پس پرده بی قراری می کردند، و من رسول خدای را این چنین نتوانستم دید. گفتم: ای عباس مرا دریاب و به نیروی یکدیگر پیغمبر را بخوابانیدم.

در آمدن

ملک الموت بر پیغمبر ﷺ

گویند: چون ملک الموت به صورت اعرابی رخصت یافت و درآمد گفت: **السَّلَام** علیک یا ایها النبی خدای ترا سلام می رساند و فرمان داده که بی اجازت تو قبض روح تو نکنم. فرمود: مرا با تو حاجتی است که بباشی تا جبرئیل درآید. در این وقت خدای مالک دوزخ را فرمان کرد نیران جهنم را بمیران، و حوریان را حکم فرستاد که خویشتن را به زینت کنند، و ملایک را خطاب کرد که بر صف شوند که روح پیغمبر می رسد و جبرئیل را فرمان رفت که سندسی به حضرت پیغمبر بیاورد.

جبرئیل گریان حاضر حضرت شد، پیغمبر فرمود: ای دوست مرا در چنین وقت تنها گذاشتی. عرض کرد: بشارت باد تو را که مژده آورده‌ام. فرمود: چه مژده‌ای؟ عرض کرد: **إِنَّ النَّبْرَانَ قَدْ أُخْمِدَتْ، وَالْجَنَانَ قَدْ زُخِرِفَتْ، وَالْحُورَ الْعَيْنِ قَدْ تَزَيَّنَتْ، وَالْمَلَائِكَةَ قَدْ صَفَّتْ لِقُدُومِ رُوحِكَ.**

فرمود: اینها نیکوست لیکن سخنی بگویی که به آن دلخوش شوم. عرض کرد: بهشت حرام است بر انبیا و امت ایشان، پیش از آنکه تو و امت تو درآید.

فرمود: بشارت مرا افزون کن.

عرض کرد: خدای، با تو آن داده که هیچ پیغمبر را عطا نفرموده، همانا حوض

کوثر و مقام محمود، و شفاعت قیامت مخصوص تو باشد. چندان از امت تو را با تو بخشد که تو راضی باشی.

فرمود: این زمان چشم من روشن شد.
آنگاه فرمود: ای ملک موت نزدیک شو و به کار خود باش.

اندوه

پیغمبر از عاصیان امت

و نیز آورده‌اند که چون جبرئیل بشارت حور و جنت داد فرمود: مژده مرا از این افزون کن: یا جِبْرَائِيلُ لَعْمِي وَ هَمِّي مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِي؟ مَنْ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ مِنْ بَعْدِي؟ مَنْ الْحُجَّاجُ لِبَيْتِ الْحَرَامِ مِنْ بَعْدِي؟ مَنْ لِأُمَّتِي الْمُصْطَفَاءُ مِنْ بَعْدِي؟ اندوه من از بهر امت من است که ایشان را در محشر چه پیش آید؟ عرض کرد: اِبْشِرْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ قَدْ حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأُمَّمِ حَتَّى تَدْخُلُوهَا أَنْتَ وَ أُمَّتُكَ. پیغمبر فرمود: الان طاب قلبی.

و به روایتی عرض کرد: که عاصیان امت تو اگر سالی یا ماهی و اگر نه روزی یا ساعتی قبل از مرگ به توبت و انابت گرایند معفو دارم، گفت: باشد که مجال نیابند. عرض کرد: الرَّبُّ يَقْرُوكَ السَّلَامَ إِنْ كَانَتِ السَّنَةُ كَثِيرَةً وَ الشَّهْرُ كَثِيرًا وَ الْيَوْمُ كَثِيرًا وَ السَّاعَةُ كَثِيرَةً فَمَنْ عَصَانِي فِي جَمِيعِ عُمُرِهِ وَ بَلَغَتْ رُوحَهُ خَلْقَهُ وَ لَمْ يُمَكِّنْهُ أَنْ يُجْرِيَ عَلَى لِسَانِهِ التَّوْبَةَ فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَ نَدَّمَ مِنْ فِعْلِهِ، غَفَرْتُ لَهُ وَ لِأَبَائِهِ وَ إِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَإِنَّكَ لَهُ شَفِيعاً يَوْمَ الْقِيَمَةِ. یعنی: هر که همه عمر گناه کند از امت تو و مجال توبه نیابد و اشک ندامت بریزد او را بیامرزم و باک ندارم؛ و اگر پشیمان نشود تو را به شفاعت برانگیزم و او را ببخشم.

و نیز گفته‌اند که پیغمبر با جبرئیل فرمود: مرا سه حاجت است.

اظهار رحمت خداوند

بر امت پیغمبر ﷺ

و نیز گفته‌اند که پیغمبر با جبرئیل فرمود: مرا سه حاجت است.

نخست: آنکه مرا شفیع عاصیان کند در قیامت.
 دویم: عذاب اُمت مرا به قیامت اندازد.
 سه: دیگر آنکه هر هفته دوشنبه و پنجشنبه اعمال اُمت مرا بر من
 عرض دهند تا نیکی ایشان را ثابت بدارم و از بهر گناه ایشان استغفار
 کنم و نگذارم ثبت شود.

این هر سه به اجابت مقرون شد. آنگاه گفت: ای محمد این دوستی اُمت را در
 دل تو که نهاده؟ فرمود: خداوند عز و علی. عرض کرد که خدای می فرماید: **أَنَا أَرْحَمُ
 إِلَيْهِمْ مِنْكَ أَلْفَ مَرَّةٍ فَسَلِّمْهُمْ إِلَيَّ**. ای محمد من هزار بار بر ایشان رحیم‌ترم، ایشان را
 به من گذار: پس پیغمبر فرمود: **اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي**.

سکرات موت بر پیغمبر ﷺ

گویند سکرات موت بر رسول خدا ﷺ چنان صعب می نمود که گونه مبارکش
 گاهی سرخ و گاهی زرد می گشت و زمانی به دست راست؛ و وقتی به سوی چپ
 میل می فرمود، و چهره مبارکش عرق آلود بود، و قدحی از آب نزد خود نهاده دست
 در آن می برد و روی خود را مسح می فرمود و مکرر می گفت: **اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى
 سَكْرَاتِ الْمَوْتِ** و به روایتی می فرمود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ**.^۱
 عایشه گوید: هرگز بر کسی که آسان جان بدهد رشک نبردم؛ زیرا که اگر این بهتر
 بود، خداوند از بهر پیغمبر خویش می داشت.

گویند: رسول خدا فرمود: ای ملک موت جان امتان مرا نیز به این سختی قبض
 خواهی کرد؟ گفت: سوگند با خدای جان هیچ کس را چنین سهل مقبوض نداشته‌ام.
 فرمود: ای عزرائیل از تو می خواهم سختی جان دادن امتان مرا بر من نهی، و با
 ایشان به رفق و مدارا باشی.

و هم از عایشه روایت کنند که گفت: هنگام نزع، سر رسول خدای ﷺ در کنار من
 بود، ناگاه عبدالرحمن بن ابی بکر از در درآمد و در دست او مسواکی سبز از چوب

۱. سکرات جمع سكرة: شدت موت و تسلط آن بر قوا و حواس (ب).

اراک بود، پیغمبر بر آن نگران شد. فهم کردم که آن را می‌طلبد. عرض کردم که: مسواک را می‌طلبی؟ به قبول آن اشارتی کرد، پس بگرفتم و با آب دهان خود نرم ساختم بستد و به تعجیل مسواک زد، شاد شدم که در آخر نفس آب دهان من با آب دهان پیغمبر آمیخته شد.

همانا رسول خدای را در میان حیات و ممات بینوتی نیست و تصرف وجود مبارکش در کاینات و احاطت علمش از حقیقت اشیاء به سبب ممات نقصان نپذیرد.

بالجمله از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث کرده‌اند که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: حَيُّوتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُحَدِّثُونَ وَ تُحَدِّثُ لَكُمْ وَ مَمَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ تُعَرِّضُ عَلَيَّ أَعْمَالَكُمْ فَإِنْ رَأَيْتُ حَسَنًا جَمِلاً حَمَدْتُ اللَّهَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَإِنْ رَأَيْتُ غَيْرَ ذَلِكَ اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ. رسول خدای صلی الله علیه و آله با اصحاب خطاب فرمود که: حیات و ممات من نیکو نعمتی است برای شما چه در زندگانی من از معضلات حکم و مجهولات خویش با من سخن کنید و پاسخ بگیرید و چون از جهان بیرون شوم همه روزه اعمال شما را بر من عرضه دارند اگر نیکو کرده‌اید خدای را سپاس بگذارم و اگر عصیان ورزیده‌اید برای شما استغفار کنم.

در خبر است که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حیات خویش ضیاعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را که دختر عم پیغمبر است با مقداد بن اسود عقد بست و فرمود: این تزویج بدان کردم که نکاحها پست شود و کس رعایت حسب و نسب نکند، گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

وصیت

پیغمبر صلی الله علیه و آله در جای قبر

مقرر است که چون هنگام رحلت رسول خدای صلی الله علیه و آله نزدیک شد، علی علیه السلام را فرمود که چون من از جهان بیرون شوم جسد مرا در همین مکان که خانه عایشه است به خاک بسپار و قبر مرا چهار انگشت از زمین افراشته بدار، و آب بر زبر قبر من بریز.

قالَ عَلِيُّ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَحَدَّثَنِي أَيُّ النَّوَاحِي أَصَبُّكَ فِيهِ، قَالَ: إِنَّكَ مُسَخَّرٌ بِالْمَوْضِعِ وَتَرَاهُ، قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيْنَ أَسْكُنُ؟ قَالَ: أَسْكُنِي أَنْتِ بَيْتًا مِنَ الْبُيُوتِ إِنَّمَا هُوَ بَيْتِي لَيْسَ لَكَ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا مَا لِلْغَيْرِكِ فَقَرِي فِي بَيْتِكَ وَلَا تَبْرَجِي تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَلَا تُقَاتِلِي مَوْلَاكَ وَوَلِيَّكَ ظَالِمَةً شَاقَّةً وَإِنَّكَ لَتُقَاتِلِينَهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ عُمَرَ فَقَالَ: لِابْنَتِهِ حَفْصَةَ مَرَى عَائِشَةَ لِاتِّفَاتِحِهِ فِي ذِكْرِ عَلِيٍّ وَلَا تُرَادِيهِ فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَهَبَ فِيهِ فِي حَيَاتِهِ وَعِنْدَ مَوْتِهِ إِنَّمَا الْبَيْتُ بَيْتُكَ لَا يُنَازِعُكَ فِيهِ أَحَدٌ. فَإِذَا قَضَتِ الْمَرْأَةُ عِدَّتَهَا مِنْ زَوْجِهَا كَانَتْ أُولَى بِبَيْتِهَا تَسْلُكُ إِلَى أَيِّ الْمَسَالِكِ شَاءَتْ.

خلاصه این سخن به پارسی چنین است که:

امیرالمؤمنین از مدفن رسول خدای پرسش کرد، فرمود: چون تحدید کنی موضع قبر من از تو پوشیده نماند. عایشه عرض کرد یا رسول الله من در کدام خانه بخواهم زیست، فرمود: ترا از دیگر زنان حق بر زیادت نیست در یکی از خانه ها ساکن باش و به عادت جاهلیت از خانه بیرون مشو و با علی علیه السلام که آقا و مولای تو است از در منازعت و مناجزت مباش و بی گمان طریق ظلم و طغیان سپری و با او به مقاتلت و محاربت درآویزی. چون این سخنان گوشزد عمر بن الخطاب شد دختر خود حفصه را فرمود که: با عایشه بگوی چندین در کار علی سخن مکن مگر ندانسته ای که پیغمبر در مدت زندگانی و آنگاه که زمان خویش به پای برد شیفته محبت علی است، خاموش باش که خانه خانه تو است و از پس پیغمبر هیچ کس را نیروی آن نماند که با تو سلسله منازعت بجنباند و چون زنان را مدت عده به پای شود مختار نفس خویش باشند و به هر جا خواهند روند.

علی علیه السلام فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چون من از جهان بیرون شوم از چاه غرس شش (۶) مشگ آب بگیر و مرا غسل بده و کفن و حنوط کن آنگاه گریبان کفن مرا بگیر و بنشان و بپرس از آنچه خواهی. پس من برحسب فرمان چنان کردم و

در این موضع هزار باب از علم مرا تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب
مفتوح می شود.
علی علیه السلام می فرماید:

چون روح رسول خدای را قبض کردند سر مبارکش بر سینه من بود
و جان او در میان کف من جاری شد و آن را بر روی خود کشیدم و
متوجه غسل شدم و ملائکه یاوران من بودند و آن خانه و اطراف از
بانگ فریشتگان آکنده بود، گروهی بالا می رفتند و گروهی به زیر
می آمدند و بانگ ایشان را می شنیدم که بر آن حضرت صلوات
می فرستادند تا آنگاه که جسد مطهرش را در ضریح پنهان کردم، پس
کیست از من سزاوارتر به آن حضرت در حیات او و بعد از وفات او؟

تعیین

روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله

بالجمله رسول خدای صلی الله علیه و آله روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر از آن پیش که
آفتاب به مغرب درشود سفر آن جهانی کرد، و روز وفات پیغمبر را که دوشنبه بود کس
خلاف نکرده است لکن علمای عامه گروهی دوشنبه اول ربیع الاول، و بعضی
دویم، و برخی هشتم، و جماعتی دوازدهم ربیع الاول دانسته اند و این صعب باشد
که دوازدهم روز وفات پیغمبر باشد چه محدّثین و مفسّرین در آن سال جمعه را روز
عرفه دانند پس غره پنجشنبه بود و دوشنبه دوازدهم شود، در این صورت تواند بود
که اهل مکه و مدینه را در رؤیت هلال کار بر دو گونه رفته به سبب ابر یا مانعی دیگر
غره ماه نزد مکیان پنجشنبه و نزدیک مردم مدینه جمعه بود. چون پنجشنبه غره
باشد دوشنبه دوازدهم خواهد بود.

و مدت زندگانی آن حضرت شصت و دو سال (۶۲) سال و یازده (۱۱) ماه و
یازده (۱۱) روز بود.

حنوط پیغمبر ﷺ

اما حنوط پیغمبر ﷺ از کافور بهشت بود، چه جبرئیل علیه السلام از بهشت چهل (۴۰) درهم حنوط آورد و رسول خدای آن را به سه بهره متساوی ساخت، یکی را خود برداشت، دویم را به علی سپرد، و سه دیگر خاص فاطمه گشت.

گویند: چون رسول خدای درگذشت، ملائکه آن حضرت را بپوشیدند، و ملک الموت در نزد جبرئیل حضرتش را قبض روح نمود و به اعلیٰ علین شتافت و همی گفت **وَ اُحْمَدَاهُ وَ اُرْسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ** چنانکه علی فرماید: از جانب آسمان بانگ **وَ اُحْمَدَاهُ** همی شنیدم و فاطمه زهره افغان برداشت که: **يَا اَبْتَاهُ اَجَابَ رَبًّا دَعَا، يَا اَبْتَاهُ مَنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ مِثْوَاهُ، يَا اَبْتَاهُ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَأْوِيَهُ، يَا اَبْتَاهُ كَانِ جِبْرِيلُ يَغْشَاهُ، يَا اَبْتَاهُ لَسْتُ بَعْدَ الْيَوْمِ اَرَاهُ.** و بعد از پیغمبر هرگز فاطمه را کس خندان ندید. بالجمله مردان اهل بیت به خانه درآمدند و پرده‌ای در میان زنان و مردان فرو آویختند و از کنار خانه بانگی شنیدند و هیچ گوینده ندیدند. **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.** بدانید که هر مصیبتی را نزد خدا تسلیتی، و هر فوت شده‌ای را خلفی هست، به خدا بازگردید و جزع مکنید که در حقیقت مصیبت زده آن است که از صواب محروم باشد **وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ عَلَى** علیه السلام فرمود: این خضر است که ما را تعزیت کند.

گویند: اصحاب رسول خدای در مسجد انجمن بودند ناگاه بانگ بی‌قراری اهل بیت بشنیدند و صورت حال بدانستند، و دهشت زده و بی‌خویشتن شدند، عثمان بن عفان را زبان از کار شد و عبدالله بن انیس و گروهی بیمار شدند، و عمر بن الخطاب فریاد برداشت که: سوگند با خدای پیغمبر نمرده است او را مانند موسی صعقه‌ای افتاده است و شمشیر خویش بکشید، و بر در مسجد بایستاد و گفت: هر که بگوید پیغمبر مرده است میان او را بدو نیم بزنم. و جماعتی از منافقین گفتند: اگر محمد پیغمبر است مرگ او را درنیابد، و گروهی از سخنان عمر در مرگ پیغمبر به شک شدند.

در این وقت اسماء بنت عمیس دست به شانه رسول خدای برد و مهر نبوت را

نیافت گفت: همانا پیغمبر از این جهان بیرون شد و جمعی از سخن او مرگ پیغمبر را باور داشتند.

این هنگام ابوبکر در محله سُنْح^۱ در خانه خود بود، غلام خویش را که از برای فحص حال فرستاده بود، باز شد و گفت شنیدم که می‌گویند: مَاتَ مُحَمَّدٌ. پس ابوبکر برنشست و شتابزده برسید و همی گفت وَأَمُّ مُحَمَّدٍ وَأَنْقِطَاعَ ظَهْرَاهُ. و همی گریست تا به مسجد درآمد، و از آنجا به خانه عایشه رفت و جای رسول خدای را پرسش نمود و ردا از روی مبارکش به یک سوی کشید، و پیشانی مبارکش ببوسید و گفت: وانبیاء پس سر برداشت و بگریست دیگر باره تقبیل کرد و گفت: واصفیاء و کَرَّتْ سِیمَ بَبُوسِیدَ گُفْتُ: واخلیلاه و آنگاه گفت:

خدای دو موت بر تو درنیارود آن موت که بهر تو بود بیافتی، و به موت تو قطع شد آنچه بر هیچ پیغمبری منقطع نگشت و تو بزرگتری از آنکه ترا وصف کنند، و جلیل تری از آنکه بر تو بگریند اگر به دست ما بود نفس خود را فدای تو می‌کردیم، و اگر نه این بود که گریه را بر میت نهی فرموده بودی، چندان می‌گریستیم که چشمه‌ها از چشم روان کنیم. بار خدایا او را از ما سلام برسان، و یا محمد ما را نزد پروردگار خود یاد کن.

این بگفت و از خانه بیرون شد، و عمر را نگریست که در میان مردم همی گوید: پیغمبر نمرده است. ابوبکر سه کَرَّتْ او را گفت: از پای بنشین. عمر اجابت نکرد، ابوبکر او را خطاب کرد که: أَيُّهَا الرَّجُلُ رَسُولُ خُودَا وَفَاتَ یَافَتْ، نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ^۲ و مَا جَعَلْنَا لِنَبَشِّرَ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَقَائِنَ مِثَّ فَهْمُ الْخَالِدُونَ^۳.

آنگاه بر منبر رسول خدای برآمد و مردمان عمر را گذاشته گرد او انجمن شدند. پس از فراز منبر فریاد برداشت: مَنْ كَانَ يَعْْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدَمَاتٌ وَمَنْ كَانَ

۱. سنح: موضعی است نزدیک مدینه که مسکن ابی بکر در آنجا بوده است.

۲. سوره زمر، آیه ۳۰: تو می‌میری و آنها نیز خواهند مُرد.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۴: ما به هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاوید ندادیم، چگونه اگر تو بمیری آنها زندگی جاوید دارند.

يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً^۱.

گفت: ای مردم آن کس که محمد را عبادت می کند بداند که محمد وفات یافت و آن کس که خدای را عبادت می کند بداند که خداوند هرگز نمیرد، همانا محمد پیغمبر خدای بود و بسا پیغمبران که از پیش وی به درود جهان کردند. و چون او از جهان بیرون شود همچنان او را به پیغمبری باور دارید، و خدای را عبادت کنید و اگر سر به عصیان و طغیان برآرید، خداوند را زبانی نباشد. و دیگر باره آیه: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ را قرائت کرد.

عمر گوید: از این کلمات پای من بلغزید، و از پای در افتادم و گمان بردم که هرگز این آیت را نشنیده ام. و مردم این آیت را از ابوبکر فرا گرفتند و همی قرائت کردند، و دانستند که پیغمبر جهان را به درود کرده و اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ گفتند. آنگاه ابوبکر اهل بیت را تسلیت داد و گفت: غسل و تکفین با شما تعلق دارد، و خود به اتفاق عمر بن الخطاب راه سقیفه بنی ساعده را پیش داشت، تا کار خلافت را بر خویشان راست کند - چنانکه انشاء الله در جای خود به شرح خواهیم نگاشت -.

غسل دادن پیغمبر ﷺ

مع القصة چون اهل بیت اعداد غسل همی خواستند کرد، از بیرون سرای بانگی برسید که: حاجت به غسل نیست چه او طاهر و مطهر است و گوینده آشکار نبود. از پس او ندائی دیگر برسید که: بشوئید آن حضرت را که گوینده نخستین شیطان بود، اینک من خضرم. پس کله ای^۲ از بُرد یمانی فرو گذاشتند و علی عليه السلام و عباس و فضل و قثم و أسامة بن زید و دیگر آزاد کرده پیغمبر، صالح بن حبشی که ملقب به سُقران بود رسول خدای را به پرده در آوردند، و سخن در افتاد که جسد مبارکش را در جامه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴: محمد فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده اند که درگذشتند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به آیین گذشته بر می گردید؟ و هر کس که به گذشته باز گردد زبانی به خدا نمی رساند.

۲. کله: خیمه ای از پارچه تنگ و لطیف که هم چون خانه دوزند، همانند پشه بند.

غسل دهند، یا عریان سازند؟ در این وقت ایشان را نعاسی بگرفت و ندائی از کنار خانه برخاست که پیغمبر را برهنه مسازید، و در میان پیراهن بشوئید.

عباس فرمود تا در سرای بیستند، جماعت انصار از بیرون در فریاد برداشتند: که یا اهل البیت! صدق و عقیدت ما روشن است یک تن از ما را راه دهید تا از این دولت بیگانه نمائیم، و اوس بن خولی انصاری خزرجی ندا کرد که: یا علی تو را با خدای سوگند می دهم که مرا اجازت فرمای تا درآیم. پس او را درآوردند و در کار غسل تقدیم خدمتی نداشت جز اینکه به روایتی از چاه سعد بن خثیمه آب همی آورد. پس آن حضرت را چنانکه سر به سوی مشرق و پای به طرف مغرب داشت بختند، و علی علیه السلام به کار غسل پرداخت و دست را با خرقه محفوف داشته، در اندون پیراهن برده، و فضل پیراهن از بدن دور همی داشت تا علی به سهولت دست برد، و شستن فرماید، و أسامة بن زید و سُقران آب بریختند، و عباس و قثم در جنبش دادن آن حضرت از پهلو به پهلو مدد همی کردند.

در این وقت ندائی برسید که: با رسول خدا مدارا کنید که از غیب با شما اعانت می شود؛ و چنان می نمود که خود از این دست به آن دست می شود چه فرشتگان یاوری می کردند.

قال أمير المؤمنين: و لقد قبض رسول الله، و إن رأسه لعلی صدری و قد سألت نفسه في كفي، فأمرزتها على وجهي و لقد وليت غسله، و الملائكة أعوانی فضجت الدار و الأفنية، ملا يهبط، و ملا يعرج. و ما فارقت سمعي حينما يصلون عليه، حتى وازيناه في ضربجه فمن ذا أحق به حياً و ميتاً؟ رسول خدای هنگام رحلت سر بر سینه من داشت، و جان او بر دست من سیلان یافت و من روی خود را بدان مسح کردم و به کار غسل او پرداختم و فریشتگان یاوری کردند، و گروه گروه به فراز شدند، و به فرود آمدند و بر پیغمبر درود فرستادند. بانگ ایشان از گوش من قطع نشد، تا آنگاه که حضرتش را به خاک سپردم، پس کیست که در حیث و ممات با رسول خدای از من سزاوارتر باشد؟

و همچنان با جسد رسول خدای هنگام غسل خطاب کرده گفت: یا بی أنت و أمی لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة و الأنباء و أخبار السماء، خصصت حتى صرت مسلماً عن سواك، و عممت حتى صار الناس فيك سواء. و

لَوْلَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ، وَ نَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لَأَنْفَذْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّوْنِ، وَ لَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلًا، وَ الْكَمَدُ مُحَالِفًا، وَ قَلَّا لَكَ وَ لَكِنَّهُ مَا لَا يَمْلِكُ رَدُّهُ وَ لَا يَسْتَطَاعُ دَفْعُهُ. بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَذْكَرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ، وَ أَجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ. خلاصه معنی آن است که می فرماید: به موت تو که خاتم انبیائی قطع وحی آسمانی شد، و پس از مرگ دیگر انبیا امید نزول وحی؛ و ظهور پیغمبری می رفت و مصیبت تو از دیگر مصائب ممتاز است چه هر مصیبتی را با مصیبت تو تسلیت توان گفت و اگر از جزع نهی نفرمودی، آب دیدگان را به تمامت فرو می ریختم و این حزن و الم که ملازم قلب است در مصیبت تو قلیل است، پدر و مادرم فدای تو باد، مرا از خاطر فرونگذار، و در نزد پروردگار خود یاد می کن.

بالجمله هیچ و سخی در بدن مبارکش پدید نشد و علی همی فرمود: قَدْ أَكَّ أَبِي وَ أُمِّي مَا أَطَيْبَكَ حَيًّا وَ مَيِّتًا چه خوشبوئی در حیات و ممات. و سه نوبت با آب ورق گنار و آب خالص پیغمبر را بشستند. به روایتی نخست: به آب قراح، و دویم: به آب کنار، و سه دیگر: به آب کافور بشستند و آبی که در گوشه چشم و کوناف^۲ فراهم شده بود علی بنوشید و بر علوم لدنی بیفزود. آنگاه پیغمبر را در سه جامه سفید سُحُولی^۳ که هیچ یک قمیص و عمامه نبود کفن کردند.

و به روایتی دو جامه سفید و یک بردیمانی بود و مشگ و حنوط بر کفن و سجده گاه آن حضرت برافشانند، و به عود نیز بویا ساختند، و جسد مبارکش را بر سریر بخوابانیدند، و آن سریر خاص اُم سلمه یا اُم حبیبه بود و آن را موالی معاویه به چهار هزار (۴۰۰۰) درهم خریدند، و در مدینه همی گذاشتند.

در صلوة بر پیغمبر ﷺ

بالجمله چون پیغمبر را بر سریر بختند از خانه به دَر شدند، تا فریشتگان نماز

۱. گنار: میوه ای باشد سرخ رنگ شبیه به عناب، لیکن از عناب بزرگتر است و در هندوستان و نواحی جنوب ایران به ویژه در خوزستان بسیار است و شیرین و نازک می شود و به عربی آن را سدر گویند و به هندی بیر می خوانند.

۲. کوناف: ظاهراً مقصود گودی ناف باشد.

۳. سُحُول: قریه ای است از قراء یمن، پارچه های منسوب بدانجا را سُحُولی گویند.

بگزارند. علی علیه السلام فرماید: پیغمبر روز دوشنبه از جهان به در شد؛ روز دیگر هاتفی از آسمان ندا درداد که ای گروه مسلمین بر پیغمبر خود نماز بگذارید، پس فوج فوج درآمدند، و نماز بگذاشتند. علی فرمود که: هیچ کس امامت نکند که او حیاً و میتاً امام شماست و این خاص پیغمبر بود و به روایتی سبب تأخیر دفن آن حضرت هم این بود که یک یک هر قبیله نماز می گذاشتند.

لاجرم روز دوشنبه از جهان برفت و آخر شب چهارشنبه مدفون گشت، و در این مدت خاصه روز سه شنبه ده (۱۰) تن ده (۱۰) تن درمی آمدند، و بر رسول خدای نماز می گذاشتند، و علی علیه السلام در میان ایشان این آیت تلاوت می کرد. **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**^۱ و مردم این آیت را قرائت می کردند و صلوات می فرستادند. و بیرون می شدند.

بالجمله علی علیه السلام به یک سوی جنازه بایستاد، و فرمود: ای پیغمبر گرامی رحمت خدای بر تو باد، الها گواهی می دهیم که او ابلاغ کرد آنچه بر او آمده بود. و شرط نصیحت با امت به پای برد. و در راه خدا جهاد کرد تا دین خدای را نامور ساخت، ما را پیرو آن فرمای که بر او فرود شد. و در قیامت میان ما جدائی میفکن. و مردمان (آمین) گفتند.

در این وقت علی علیه السلام بُریده را به نزد ابوبکر و عمر فرستاد تا حاضر شوند، و بر رسول خدای نماز گزارند، چون هنوز کار خلافت بر ایشان استوار نبود، اجابت نکردند و بیودند چندانکه پیغمبر را با خاک سپردند. بالجمله صحابه سخن در افکندند که رسول خدای را در کجا دفن کنند، علی علیه السلام فرمود:

بالجمله صحابه سخن در افکندند که رسول خدای را در کجا دفن کنند، علی علیه السلام فرمود: هیچ زمین نزد خدا گرامی تر از آن نیست که پیغمبر خود را مقبوض داشته، پس پیغمبر را بدان موضع حمل دادند. و در مدینه دوگونه حفار بود یک تن ابو عبیده بن الجراح. و او از بهر مهاجرین گور شامی می کرد و آن شق ارض بود. و دیگر ابو طلحه انصاری از بهر انصار حفر قبر می کرد، و لحد می پرداخت. عباس کس به طلب هر دو تن فرستاد و گفت: الها هر کدام لایقتر است از بهر پیغمبر خود حاضر

۱. سوره احزاب، آیه ۵۶: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای مؤمنان بر او درود بفرستید و سلام کنید (و تسلیم او باشید).